

قالب‌های شعر فارسی

آشنایی با چند اصطلاح

از دیر باز شاعران و نویسندگان برای بیان عواطف، اندیشه‌ها احساسات و دریافت‌های خود از روش‌های مختلف، اعم از نظم و نثر بهره جسته، حجم عظیمی از آثار گران قدر ادب را به خود اختصاص داده‌اند.

نویسندگان، زبان را اساساً در خدمت معنا و مفهوم قرار داده‌اند، اما شعر به دلیل خیال انگیز بودن و موسیقی و وزن، تأثیر ویژه‌ای داشته است. به منظور ورود به بحث قالب‌های شعر فارسی لازم است در ابتدا با چند اصطلاح پایه‌ای در شناخت شعر و قالب‌های آن آشنایی پیدا کنیم.

بیت

بیت واژه‌ای است عربی به معنی اتاق و خانه؛ و در فارسی با سطر معادل است.

بیت کمترین مقدار واحد شعر است که دارای دو مصراع موزون جدا از هم می‌باشد که وزن یکسان و طول برابر داشته باشند. مثال:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

بیت بالا از دو قسمت تشکیل شده که هر دو قسمت دارای طول برابر و هم وزن هستند.

مصراع

مصراع واژه‌ای عربی است به معنی یک لنگه از در دو لختی و به این مشابَهت نیمه‌ی یک بیت را مصراع می‌گویند. به تعبیر دیگر به کوچک‌ترین پاره‌ی سخن موزون که با پاره‌ی دیگرش از نظر وزن و طول پیوستگی دارد مصراع گفته می‌شود. مثال:

مصراع اول: مصراع دوم:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

همان طوری که مشاهده می‌کنید بیت بالا دارای دو قسمت است که هر قسمت را یک مصراع می‌نامند.

در شعر نیمایی به یک سطر یا یک خط شعر مصراع گفته می‌شود و دارای وزن است؛ اما مصراع‌ها طول برابر ندارند. مانند شعر زیر از سهراب سپهری:

دشت‌هایی چه فراخ! → مصراع اول

کوه‌هایی چه بلند! → مصراع دوم

من در این آبادی پی چیزی می‌گشتم: → مصراع سوم

پی خوابی شاید، → مصراع چهارم

پی نوری، ریگی، لبخندی → مصراع پنجم

ردیف

کلمه یا کلماتی که بعد از واژه‌های قافیه می‌آید و عیناً از نظر لفظ و معنا تکرار شوند ردیف نام دارد و شعری که دارای ردیف باشد اصطلاحاً «مردّف» نامیده می‌شود. مثال:

دیدن روی تو ظلم است و ندیدن مشکل است چیدن این گل گناه است و نچیدن مشکل است

واژه‌های «مشکل است» در هر دو مصراع عیناً و به یک معنی تکرار شده است و ردیف نام دارد. ردیف در موسیقی شعر تأثیر دارد و باعث تداعی معانی می‌شود.

قافیه

اگر در پایان ابیات یا مصراع‌ها قبل از ردیف واژه‌های هماهنگ و دارای حرف یا حروف مشترک آورده شود، آنها را کلمات قافیه می‌نامند. مثال:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد

واژه‌های «ما» و «تمنا» که قبل از ردیف آمده است قافیه نام دارد و حرف مشترک آنها «ا» است قافیه در شعر کهن اجباری است، اما ردیف اختیاری است. در شعر نیمایی هر چند برای قافیه اهمیت قائل هستند اما نظم مشخصی ندارد.

قافیه به شعر استحکام می‌بخشد و تأثیر موسیقایی دارد و در نوع قالب شعر تأثیر بسزایی دارد.

قالب

قالب در واقع شکلی است که قافیه و تعداد ابیات به شعر می‌بخشد؛ چون تفاوت قالب‌ها در آرایش قافیه و تعداد ابیات و محتوای شعر مؤثر است.

به عنوان مثال قالب‌های غزل و قصیده از نظر آرایش قافیه همسان هستند؛ ولی از جهت تعداد ابیات و محتوا متفاوت‌اند یعنی غزل بین ۵ تا ۱۵ بیت سروده می‌شود ولی قصیده تا ۶۰ بیت هم می‌رسد. محتوای غزل بیشتر عاشقانه و عارفانه است؛ اما محتوای قصیده بیشتر مدح و توصیف است.

تخلص

تخلص در لغت به معنی رهایی یافتن است و یکی از معانی اصطلاحی آن اسم مستعاری است که شاعر بر خود می‌نهد و اغلب در پایان غزل و بعضاً قصیده می‌آورد. مثل لقب «حافظ» که تخلص خواجه شمس‌الدین محمد است یا «سایه» که تخلص شاعر معاصر، هوشنگ ابتهاج است. تخلص بعضی از شاعران:

مولوی: خاموش، اخوان ثالث: م. امید، محمد حسین بهجت تبریزی: شهریار

وزن

شاعران برای بیان عواطف خود از زبان کمک می‌گیرند؛ اما نه از زبان معمول، بلکه با قرار دادن واژه‌های مناسب در کنار هم، آهنگ و ریتم خاصی می‌آفرینند. این آهنگ خاص وزن نامیده می‌شود.

به بیان دیگر وزن نظم ثابتی است که در مجموعه‌ای از صوت‌ها پدید می‌آید، مانند بیت زیر که در هر مصراع ترکیب و تناسب واژه‌های موسیقی خاصی آفریده است که اگر هر کدام از واژه‌های هر یک از مصراع‌ها را جا به جا نماییم موسیقی بیت به هم می‌خورد و عاری از وزن می‌شود.

توانا بود هر که دانا بود زندانش دل پیر برنا بود

هم وزنی دو کلمه یا عبارت:

چنانچه بخواهیم هم وزنی دو کلمه یا عبارت را دریابیم باید هجاهای کلمات را جدا نموده، بشناسیم.

هجا

هجا یا بخش، مقدار آوایی است که با یک بار باز شدن دهان و بیرون دمیدن بی‌فاصله و قطع، شنیده می‌شود.

مثال: واژه‌ی «کتاب» دارای دو هجاست: ک/ تاب

واژه‌ی مدرسه دارای سه هجاست: مَد / ر / س

انواع هجا:

۱- هجای کوتاه (u) صامت + مصوت کوتاه

مثال: نه : ن، (ـ) / که: ک، (ـ) /

۲- الف: هجای بلند (-) صامت + مصوت کوتاه + صامت

مثال: دَر: د، (ـ) / ر / گُل: گ، (ـ) / ل /

ب: صامت + مصوت بلند

مثال: با: ب، / سی: س، / ی /

۳- هجای کشیده:

الف: صامت + مصوت کوتاه + دو صامت

مثال: کُشت: ک، (ـ) / ش، ت /

ب: صامت + مصوت بلند + یک یا چند صامت

مثال: سیب: س، ی، ب / ساخت: س، ا، خ، ت /

ابتدا کلمه یا مصراع را همانطور که می‌خوانیم، می‌نویسیم و سپس هجاهای آن‌ها و نوع آن را مشخص می‌کنیم و بعد تعداد هجاهای یک کلمه را با کلمه‌ی دیگر مقایسه می‌کنیم؛ چنانچه تعداد هجاها و نوع آنها برابر بود آن دو کلمه یا دو مصراع هم وزن هستند.

مثال: هجاهای دو مصراع زیر را با هم مقایسه می‌کنیم:

۱- از جدایی‌ها شکایت می‌کند از جُ / دا / بی / ها / ش / کا / یت / می / کُ / نَد

۲- از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند از اَن / فی / رَم / مَر / دُ / زَن / نا / لی / دِ / اند

چون تعداد هجاها و نوع آن‌ها در دو مصراع بالا یکسان هستند، لذا این دو مصراع با هم هم وزن هستند. حال مصراع زیر را از نظر تعداد هجاها و نوع آنها بررسی می‌کنیم:

توانا بود هر که دانا بود ت / وا / نا / ب / وَد / هر / ک / دا / نا / ب / وَد

حال اگر هجاهای این مصراع را سه تا سه تا جدا نماییم نظم آن مشخص می‌شود.

مبنای وزن در زبان فارسی مصراع است، لذا وزن هر مصراع یک شعر نمودار وزن مصراع‌های دیگر آن شعر است. مثلاً وزن مصراع اول شاهنامه: «به نام خداوند جان و خرد» فعولن فعولن فعل است لذا وزن تمام مصراع‌های شاهنامه همین وزن است.

وزن به شعر موسیقی و زیبایی و شور انگیزی می‌دهد و تأثیر عاطفی و احساسی دارد.

قالب‌های شعر فارسی

قصیده

قصیده شعری است که در آن قصد خاصی باشد از قبیل: مدح، موعظه، توصیف و ... که مصراع اول با مصراع‌های زوج آن هم قافیه می‌شود. حداقل ابیات آن پانزده بیت و حداکثر تا شصت، هفتاد بیت می‌رسد.

قصیده اولین نوع شعری است که در ادب فارسی بعد از اسلام به وجود آمد. کهن‌ترین قصیده‌ی کاملی که در دست است از رودکی است با مطلع زیر:

« مادر می را بکرد باید قربان بچّه‌ی او را گرفت و کرد به زندان »

قصیده تا قرن ششم و ظهور سنایی از قالب‌های مسلط شعر فارسی است و از این دوره به بعد به دلیل گرایش به تصوّف و عرفان غزل برتری می‌آید. از قصیده سرایان مشهور شعر فارسی می‌توان از رودکی، خاقانی، منوچهری، مسعود سعد سلمان، انوری، سعدی، ناصر خسرو، فرخی سیستانی، قانّی، ملک الشعراء بهار، امیری فیروز کوهی، حمیدی شیرازی و مهرداد اوستا نام برد.

ارکان اصلی قصیده

۱- مطلع

بیت اول قصیده را مطلع می‌نامند که باید در لفظ و معنی جذاب و دلنشین باشد. مثال:

«با کاروان حله بر فرتم ز سیستان با حله‌ی تنیده زدل، بافته ز جان
«فرخی»»

۲- تغزل

ابیات آغازین قصیده اگر در مدح معشوق و توصیف زیبایی‌های او باشد «تغزل» نامیده می‌شود و چنانچه در وصف طبیعت و یاد آوری از روزگار جوانی باشد به آن «تشیب و نسیب» گفته می‌شود.

۳- تخلص

تخلص در قصیده به معنی گریز زدن و خلاص شدن است و در اصطلاح، بیت یا ابیاتی است که شاعر با آن به طرزی ماهرانه از مقدمه و تغزل به تنه‌ی اصلی قصیده وارد می‌شود.

لازم به ذکر است تخلص در غزل چنانچه پیش از این ذکر شد با تخلص در قصیده تفاوت دارد.

۴- تنه‌ی اصلی قصیده

این بخش اصلی‌ترین قسمت قصیده و تمام مقصود شاعر را در بردارد که معمولاً محتوا و مضامینی چون مدح، رثا، وصف، پند و اندرز و موعظه، شکوه و شکایت، حکمت، عرفان و مسایل سیاسی و اجتماعی دارد.

۵- شریطه و دعا

شاعران معمولاً در ابیات پایانی قصیده با ذکر شرطهایی برای ممدوح خود آرزوی دوام و بقا می‌کنند؛ مثلاً عنصری در پایان یکی از قصایدش چنین می‌گوید:

همیشه تا به همه وقت خلق عالم را بقای شاه جهان باد و غرور دولت او
به شادی و غم از ایزد بود قضا و قدر دلش به رامش و دستش به باده و ساغر

۶- مقطع

بیت آخر قصیده مقطع نام دارد که معمولاً شاعران در آن به هنر نمایی پرداخته در انتخاب الفاظ و مفاهیم سعی زیادی می‌نمایند.

نام گذاری قصاید

شاعران قصاید را از سه جهت نام گذاری می‌کنند:

۱- از نظر ردیف و قافیه: چنانچه حرف اصلی قافیه الف باشد آن را الفی و اگر «ب» باشد بایته می‌نامند.

۲- از نظر مقدمه: چنانچه وصف بهار باشد «بهاریه» و وصف خزان باش «خزانیه» و ... می‌نامند.

۳- از نظر محتوا: چنانچه مدح کسی باشد آن را «مدحیه» و یا شکایت از زندان باشد «حبسیه» و یا سیاسی و وطنی و اجتماعی باشد آن را

چکامه می‌نامند.

در پایان ابیاتی از یکی از قصاید معروف و زیبای سعدی آورده می‌شود:

بس بگردید و بگردد روزگار ای که دستت می‌رسد کاری بکن
این که در شهنامه‌ها آورده‌اند تا بدانند این خداوندان ملک
این همه رفتند و مای شوخ چشم نام نیکو گر بماند ز آدمی
سال دیگر را که می‌داند حساب؟ صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
آدمی را عقل باید در بدن پیش از آن کز دست بیرون برد
گنج خواهی، در طلب رنجی ببر شکر نعمت را نکویی کن که حق
گر به هر مویی زبانی باشدت نام نیک رفتگان ضایع مکن
زور بازو داری و شمشیر تیز از درون خستگان اندیشه کن
منجینق آه مظلومان به صبح با بدان بد باش و با نیکان نکو
دیو با مردم نیامیزد، مترس

دل به دنیا در، نبندد هوشیار
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
رستم و رو بینه تن اسفندیار
کز بسی خلق است دنیا یادگار
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
به کز و مانند سرای ز رنگار
یا کجا رفت آن که با ما بود پار؟
ای برادر سیرت زیبا بیار
ورنه جان در کالبد دارد حمار
گردش گیتی زمام اختیار
خرمنی می‌بایدت، تخمی بکار
دوست دارد بندگان حق گزار
شکر یک نعمت نکویی از هزار
تا بماند نام نیکت پایدار
گر جهان لشگر بگیرد غم مدار
وز دعای مردم پرهیزگار
سخت گیرد ظالمان را در حصار
جای گل، گل باش و جای خار، خار
بل بترس از مردمان دیو سار

پند من در گوش کن چون گوشوار
حق نباید گفتن الا آشکار
من دعایی می کنم درویش وار
وز بقای عمر بر خوردار دار

ای که داری چشم عقل و گوش هوش
سعدیا چندانکه می دانی بگوی
پادشاهان را ثنا گویند و مدح
یا رب الهامش به نیکویی بده

غزل

واژه‌ی غزل به معنی حدیث عشق و عاشقی است و چون این نوع شعر بیانگر سخنان عاشقانه است آن را غزل نامیده‌اند. غزل در واقع مهم ترین قالب شعر فارسی و شناسنامه‌ی ذوق ایرانیان و فارسی زبانان است. از زمانی که سنایی این قالب را شکل مستقلی داد تا امروز یکی از برجسته‌ترین انواع شعر فارسی به شمار می‌رود و خاستگاه آن به معنی عام همان ترانه‌ها و اشعار عاشقانه‌ی عامیانه‌ی ایران است.

ساختار غزل

غزل شعری است که مصراع اول آن با مصراع‌های زوج ابیات دیگر هم قافیه می‌شود. حداقل ابیات غزل ۴، ۳ بیت و حداکثر ۱۵، ۱۴ بیت است و محتوایی عاشقانه و عارفانه دارد و شاعران معمولاً تخلص خود را در پایان غزل می‌آورند.

درون مایه‌ی غزل

- ۱- عاشقانه: در آغاز غزل محتوایی عاشقانه داشته و صرفاً از معشوق زمینی سخن گفته می‌شده مانند غزل‌های رودکی و سعدی
- ۲- عارفانه: با ظهور «سنایی» معشوق زمینی جای خود را به معشوق آسمانی (خدا) می‌دهد و غزل عارفانه پدید می‌آید. مولانا جلال الدین محمد مولوی غزل عارفانه را به اوج رساند.
- ۳- غزل اجتماعی: هر چند در شعر بعضی از شاعران، درون مایه‌های عاشقانه و عارفانه با جلوه‌هایی از مسایل اجتماعی در هم تنیده شده مثل غزل حافظ؛ اما در عصر مشروطیت شاعرانی چون فرخی یزدی غزل‌هایی با محتوای اجتماعی و سیاسی سروده‌اند.

غزل سرایان مشهور شعر فارسی

بی تردید حافظ، مولوی، سعدی، صائب تبریزی و سنایی از غزل سرایان نامدار در عرصه‌ی شعر کهن هستند و رهی معیری، شهریار، فرخی یزدی، عماد خراسانی، سیمین بهبهانی، و هوشنگ ابتهاج برجسته‌ترین غزل سرایان معاصر به شمار می‌روند. غزلی از سعدی:

تا برفتی ز برم صورت بی‌جان بودم
که در اندیشه‌ی اوصاف تو حیران بودم
که نه در بادیه‌ی خار مغیلان بودم
ورنه دور از نظرت کشته‌ی هجران بودم
گویا در چمن لاله و ریحان بودم
همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم
عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند
بی تو در دامن گلزار نخفتم یک شب
زنده می‌کرد مرا دم به دم امید وصال
به تولای تو در آتش محنت چو خلیل
تا مگر یک نفسم بوی تو آرد دم صبح
سعدی از جور فراقت همه روز این می‌گفت

قطعه

معنای لغوی قطعه با مفهوم اصطلاحی آن هماهنگی دارد چون قطعه (به کسر قاف) در لغت به معنی تکه‌ای یا پاره‌ای از یک چیز است و این نوع شعر نیز چون پاره‌ای از اواسط قصیده است به این نام خوانده می‌شود.

ساختار قطعه

به مجموعه‌ی ابیاتی که مصراع‌های زوج آن هم قافیه باشد، قطعه گفته می‌شود. حداقل ابیات قطعه دو بیت و حداکثر متداول آن ۱۵، ۱۶ بیت است. این نوع شعر دارای وحدت موضوع و محتواست و در تمام دوران‌های شعر فارسی رایج بوده است.

محتوا و درون مایه‌ی قطعه

قطعه از قالب‌هایی است که می‌تواند از جهت طنز و هجو و مسایل اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد؛ اما معمولاً محتوای آن مطالب اخلاقی، پند و اندرز، مناظره، حکایت، شکایت و مسایل سیاسی و اجتماعی است.

قطعه سرایان مشهور شعر فارسی

در میان شاعران گذشته ابن یمین، و انوری مشهورترین قطعه‌ها را سروده‌اند و در میان شاعران معاصر می‌توان از پروین اعتصامی، ملک الشعرای بهار و ایرج میرزا نام برد. قطعه‌ای از سعدی:

رسید از دست مخدومی به دستم
که از بوی دلاویز تو مستم
ولیکن مدتی با گل نشستم
و گرنه من همان خاکم که هستم

گلی خوشبوی در حمام روزی
بدو گفتم که مشکی یا عبیری؟
بگفتا من گلی ناچیز بودم
کمال هم نشین بر من اثر کرد

مثنوی

مثنوی که آن را «مزدوج» هم می‌گویند به معنی «دو تایی» است و این نام گذاری با ساختار این قالب شعری هماهنگی دارد. این قالب شعری از اختراعات خاص ایرانیان است و در شعر عرب سابقه نداشته. در شروع شعر فارسی شاعرانی مانند رودکی، شهید بلخی به این قالب توجه نمودند و فردوسی در نظم بزرگترین حماسه‌ی ایرانیان از این قالب بهره جست. هم چنین فخرالدین اسعد گرگانی در «ویس و رامین»، نظامی در «خمسه‌ی» خود و خاقانی و سنایی برای سرودن داستان‌ها و تمثیلات خود رویکرد ویژه‌ای به این قالب داشته‌اند. مولانا در خلق «مثنوی معنوی» و عطار در سرودن «منطق الطیر» و سعدی در «بوستان» از این قالب بهره گرفته‌اند. در شعر معاصر می‌توان از مثنوی «عقاب» دکتر خانلری و «بت شکن بابل» از حمیدی شیرازی نام برد. مثنوی شعری است که در هر بیت قافیه‌ی مستقلی آورده می‌شود؛ یعنی دو مصراع هر بیت قافیه‌ی جداگانه دارد و قافیه در بیت بعد تغییر می‌کند اما وزن همه‌ی ابیات یکی است. مثال از بوستان سعدی:

یکی قطره باران زابری چکید که جایی که دریاست من کیستم؟ چو خود را به چشم حقارت بدید سپهرش به جایی رسانید کار بلندی از آن یافت کاو پست شد تواضع کند هوشمند گزین	خجل شد چو پهنای دریا بدید گر او هست حقا که من نیستم صدف در کنارش به جان پرورید که شد نامور لؤلؤ شاهوار در نیستی کوفت تا هست شد نهد شاخ پر میوه سر بر زمین
---	--

ابیات بالا همه در یک وزن سروده شده؛ اما هر بیت قافیه‌ی جداگانه دارد. قافیه در بیت اول (چکید، بدید) است و در بیت دوم (کیستم، نیستم) در بیت سوم (بدید، پرورید) و ...

درون مایه‌ی مثنوی

درون مایه و محتوای مثنوی‌های زبان فارسی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

- ۱- حماسی و تاریخی: شاهنامه‌ی فردوسی، گرشاسب نامه‌ی اسدی توسی، اسکندر نامه‌ی نظامی.
- ۲- عاشقانه و بزمی: لیلی و مجنون، خسرو و شیرین نظامی، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی.
- ۳- عرفانی: حدیقه‌ی سنایی، منطق الطیر عطار، مثنوی معنوی مولانا.
- ۴- اخلاقی و تعلیمی: بوستان سعدی.

نمونه‌ی مثنوی از منطق الطیر عطار نیشابوری

گفت یوسف را چو می بفروختند چون خریداران بسی برخاستند پیر زالی زان به خوان آغشته بود در میان جمع آمد در خروش ز آرزوی این پسر سرگشته‌ام این زمن بستان و با من بیع کن خنده آمد مرد را گفت: ای سلیم هست صد گنجش بها در انجمن پیزن گفتا: که دانستم یقین لیک اینم بس که چه دشمن چه دوست	مصریان از شوق او می سوختند پنج ره، هم سنگ مشکش خواستند ریسمانی چند بر هم رشته بود گفت: ای دلایل کنعانی فروش دو کلافه ریسمان را رشته‌ام دست در دست منش نه بی سخن نیست در خورد تو این پهنا گلیم چه تو و چه ریسمان ای پیرزن کاین پسر را کس بنفروشد به این گوید این زن از خریداران اوست
--	--

www.my-dars.ir

رباعی

یکی از محبوب‌ترین قالب‌های شعری در بین شاعران ایران، رباعی است؛ چون به دلیل شکل کوتاه و گزیده گویی در آن با سنت ادبی ایجاز در زبان فارسی سازگاری دارد و بهترین قالب برای بدیهه گویی است. این نوع شعر در ایران سابقه‌ای دیرینه دارد و به قبل از اسلام برمی‌گردد و یادگار اشعار محلی و فلهویات است. از شروع شعر فارسی تا امروز، اغلب شاعران به این قالب توجه ویژه نموده‌اند.

ساختار رباعی

رباعی شعری است دارای چهار مصراع که مصراع‌های اول و دوم و چهارم حتماً باید هم قافیه باشند؛ اما در مصراع سوم شاعر مختار است که قافیه بیاورد یا نیاورد. مثال:

هنگام سپیده دم خروس سحری یعنی که نمودند در آینه‌ی صبح	دانی که چرا همی کند نوحه گری؟ کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری «خیام»
--	---

همانطور که مشاهده می‌شود واژه‌های: (سحری، جلوه‌گری، بی‌خبری) در مصراع‌های اول و دوم و چهارم هم قافیه است اما مصراع سوم قافیه ندارد.

وزن رباعی

وزن رباعی مطابق است با آهنگ و ریتم «لا حول و لا قوة الا بالله». راه دیگر شناخت وزن رباعی این است که هجای اول هر مصراع هجای بلند است.

محتوا و درون مایه‌ی رباعی

رباعی همواره چنین بوده که دو مصراع بیت اول نخست به توصیف زمینه می‌پردازد و مصراع سوم آمادگی ایجاد کرده و خواننده را به ادامه وا می‌دارد و مصراع چهارم بر مقصود اصلی تکیه می‌کند و مناسب‌ترین قالب برای ثبت لحظه‌های کوتاه شاعرانه است و محتوای آن‌ها بیشتر عارفانه و عاشقانه و فلسفی است.

رباعیات فارسی را به لحاظ محتوا به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- رباعیات عاشقانه: رباعیات رودکی، فرخی سیستانی، مهستی گنجوی

از بهر تو ای مهر گسل می‌آید
کاین قافله از کعبه‌ی دل می‌آید
«مهستی گنج‌ای»

اشکم زدودیده متصل می‌آید
زنهار، بدار حرمت اشک مرا

۲- رباعیات فلسفی: رباعیات خیام نیشابوری

شادی و غمی که در قضا و قدر است
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است
«خیام»

نیکی و بدی که در نهاد بشر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عشق

۳- رباعیات عارفانه: خواجه عبدا... انصاری، ابو سعید ابوالخیر، عطار، مولوی

یک سوخته بی فکر پراکنده کجاست؟
پس در دو جهان خدای را بنده کجاست؟
«عطار»

یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست
چون بنده‌ی اندیشه‌ی خویشند همه

دو بیتی

دو بیتی معمولاً با زبانی عامه فهم سروده می‌شود و کار بردی ساده دارد و اغلب به گویش‌های محلی سروده می‌شود. این قالب شعری و وزن آن را مرحوم ملک الشعراء بهار یاد آور اوزان شعری دوران ساسانیان می‌داند.

ساختار دو بیتی

دو بیتی شعری مرکب از دو بیت یا چهار مصراع که همانند رباعی مصراع‌های اول و دوم و چهارم حتماً باید هم قافیه باشند و مصراع سوم معمولاً قافیه ندارد؛ اما شاعر می‌تواند آن را هم قافیه کند. مثال:

نسیم آهسته زلفش ریخت برهم
مرا فارغ کن از غم‌های عالم
«فایز دشتستانی»

سحرگه برگ گل ترشد ز شبنم
بیاور عطر زلفش سوی فایز

بسیاری از ترانه‌های ساده‌ی روستایی و محلی در این قالب سروده شده است:

زمستون رفته‌ای نوروزه حالا
شماره کن بین چند روزه حالا

سه روزه رفته‌ای سی روزه حالا
خودت گفتی سر هفته می‌آیم

گروه آموزشی عصر

وزن دو بیتی

وزن دو بیتی «مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن» است که این وزن مخصوص «چامه» بوده و به آن فیهلویات گفته شده است و از وزن‌های شعری دوران ساسانیان است.

دو بیتی سرایان شعر فارسی

بابا طاهر همدانی و فایز دشتستانی از مشهورترین دو بیتی سرایان گذشته هستند. مهدی اخوان ثالث، سیاوش کسرای، قیصر امین پور، حسن حسینی و هوشنگ ابتهاج از دو بیتی سرایان شعر معاصر به شمار می‌روند. نمونه‌ی چند دو بیتی:

که هر چه دیده بیند دل کند یاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد
«بابا طاهر»

زدست و دیده و دل هردو فریاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

بیا ای دوست بنشین روبه رویم
اگر خوابت نمی‌آید بگویم
«اخوان ثالث»

شب است و غم گرفته چار سویم
بیا تا قصه‌ی غم را و شب را

ره کاشان‌های دیگر بگیریم
سراغ از لاله‌ی پرپر بگیریم
«قیصر امین پور»

بیا ای دل از این جا پر بگیریم
بیا گم کرده‌ی دیرین خود را

بیبا جانا که دنیا را وفا نیست
در این ره هر چه فایز دیده بگشود

جُوی راحت در این محنت سرا نیست
ز همراهان، دگر جز نقش پا نیست
« فایز دشتستانی »

چهار پاره (چار پاره)

قالب چهار پاره از دوره‌ی مشروطه در شعر پارسی باب شد و ادیب الممالک فراهانی اولین کسی بود که آن را آزمود. این قالب را می‌توان حد فاصل میان شعر کهن و شعر نو دانست؛ چون در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ رواج فراوانی یافت و شاعرانی چون: شاملو، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و یدالله رؤیایی در آن طبع آزمایی کردند، حتی شاعرانی که پای بند سنت‌های شعری بودند از قبیل: فریدون توللی، خانلری، گلچین گیلانی و نادر نادر پور به آن اقبال زیادی نشان دادند.

ساختار چهار پاره

چهار پاره اشعاری است شامل چند دو بیتی که معمولاً مصراع‌های زوج آن هم قافیه می‌شوند و قافیه در هر دو بیتی تغییر می‌کند بعضی‌ها به آن « دو بیتی » یا « دو بیتی‌ها پیوسته » می‌گویند.

بلم آرام چون قویی سبکبار
ز نخلستان ساحل، قرص خورشید
به نرمی بر سر کارون همی رفت
زدامان افق بیرون همی رفت

شفق بازی کنان در جنبش آب
به دشتی پر شقایق باد سر مست
شکوه دیگر و راز دگر داشت
تو پنداری که پاورچین گذر داشت

جوان پارو زنان بر سینه‌ی موج
صدا سر داده غمگین در ره باد
بلم می‌راند و جانش در بلم بود
گرفتار دل و بیمار غم بود

« دو زلفونت بود تار ربایم
تو که با ما سر یاری نداری
چه می‌خواهی از این حال خرابم
چرا هر نیمه شو آیی به خوابم »
« فریدون توللی »

همانطوری که مشاهده می‌شود شعر بالا از ۴ دو بیتی تشکیل شده است که همگی دارای یک وزن واحد است؛ اما مصراع‌های دوم هر دو بیتی با هم، هم قافیه شده است. در دو بیتی اول (کارون، بیرون) دو بیتی دوم (دگر، گذر) دو بیتی سوم (بلم، غم) و دو بیتی چهارم که دو بیتی سنتی است (خرابم، خوابم) قافیه هستند؛ اما همه‌ی این دو بیتی دارای وحدت موضوع و محتواست.

محتوا و درون مایه‌ی چهار پاره

چهار پاره‌ها معمولاً مضامین عاشقانه، توصیفی، اجتماعی و روایتی دارند.
نمونه‌ی یک چهار پاره از شعر معاصر:

پیکر تراش پیرم و با تیشه‌ی خیال
تا در نگین چشم تو نقش هوس نهم
یک شب تو را زمر مر شعر آفریده‌ام
ناز هزار چشم سیه را خریدم

بر قامت که وسوسه‌ی شست و شو در اوست
تا از گزند چشم بدت ایمنی دهم
پاشیده‌ام شراب کف آلود ماه را
دزدیده‌ام ز چشم حسودان نگاه را

تا پیچ و تاب قد تو را دلنشین کنم
از زهر زنی تراش تنی وام کرده‌ام
دست از سر نیاز به هر سو گشوده‌ام
از هر قدی کرشمه‌ی رقصی ربوده‌ام

اما تو چون بتی که به بت ساز ننگرد
مست از می غروری و دور از غم منی
در پیش پای خویش به خاکم فکنده‌ای
گویی دل از کسی که تو را ساخت کنده‌ای

هشدار زانکه در پس این پرده‌ی نیاز
یک شب که خشم عشق تو دیوانه‌ام کند
آن بت تراش بلهوس چشم بسته‌ام
بیند سایه‌ها که تو را هم شکسته‌ام
« نادر نادر پور »

مسمط

واژه‌ی مسمط از «سمط» به معنی رشته‌ی مروارید یا رشته‌ای که مانند بند تسبیح در آن مهره‌ها کرده باشند، گرفته شده است. مسمط از مخترعات ایرانیان است و پایه گذار آن را منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم می‌دانند. در دوره‌ی قاجاریه و مشروطه چون شاعران به اندیشه‌های اجتماعی و تجدد خواهانه گرایش پیدا کرده‌اند و به دنبال قالب‌های تازه‌تری بودند، رویکرد ویژه‌ای به این قالب نشان دادند؛ مثلاً «افسانه‌ی» نیما یوشیج یا داستان «ایده‌آل» میرزاده عشقی ساختاری شبیه به مسمط دارد.

ساختار مسمط

مسمط شعری است که از بخش‌های (رشته‌های) گوناگون پدید می‌آید و هر رشته شامل چند مصراع هم قافیه است ولی قافیه‌ی مصراع آخر هر رشته جداگانه است و مصراع‌های پایان رشته‌ها با هم، هم قافیه می‌شوند. این مصراع را در اصطلاح «بند» می‌گویند. مثال:

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است	باد خنک از جانب خوارزم وزان است
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است	گویی به مثل پیرهن رنگ رزان است
دهقان به تعجب سرانگشت گزان است	کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار
طاووس بهاری را دنبال بکنند	پرش بیریدند و به کنجی بکنند
خسته به میان باغ، به زارش پیسندند	با او نه نشینند و نه گویند و نه خندند
وین پر نگارینش بر او باز ببندند	تا آذر مه بگذرد، آید سپس آزار

شعر بالا دو رشته‌ی کلی از مسمط‌های منوچهری دامغانی است. در رشته‌ی اول واژه‌های: (خزان، وزان، رزان، رنگ‌رزان، گزان) قافیه‌های پنج مصراع اول است و مصراع پایانی رشته، قافیه‌اش «گلنار» است. در رشته‌ی دوم واژه‌های: (بکنند، بکنند، پیسندند، نه خندند، بشدند) قافیه‌های پنج مصراع اول است و مصراع ششم با مصراع پایانی رشته‌ی اول یعنی: آزار با گلنار هم قافیه شده است.

محتوا و درون مایه‌ی مسمط

درون مایه‌ی مسمط معمولاً سخنان عاشقانه، مدح، توصیف و مسایل اجتماعی و سیاسی است. ضمناً مسمط قالبی بوده برای تضمین شعر شاعران دیگر که مصراع بند آن در هر رشته مصراع‌های یک غزل یا شعر شاعران دیگر است و به آن، «مسمط تضمینی» می‌گویند.

ترجیع بند

ترجیع بند از قدیم الایام در شعر فارسی معمول بوده است. ترجیع به معنی گرداندن آواز یا تحریر موسیقی است؛ اما در این نوع شعر به معنی بازگشت است؛ یعنی بیتی ثابت و تکراری به خانه‌ی دیگر ترجیع‌بند.

ظاهراً قدیمی‌ترین ترجیع بند را در دیوان فرخی سیستانی دیده‌اند و در دوره‌ی صفویه بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

ساختار ترجیع بند

ترجیع بند غزل‌هایی است با قافیه‌های مختلف که بیت یکسان با قافیه‌ی مستقل آنها را به هم متصل می‌کند به هر یک از غزل‌ها «خانه» یا «رشته» گفته می‌شود و بیت تکراری را «ترجیع» یا «برگردان» می‌گویند. اگر بخواهیم نمودار آن را نشان دهیم چنین است:



لازم به ذکر است تمام ابیات رشته‌ها و بیت ترجیع دارای یک وزن است و بیت ترجیع از نظر معنی باید مناسبتی کامل با ابیات رشته‌ها داشته باشد.

درون مایه یا محتوای ترجیع بند

موضوع ترجیع بند معمولاً مدح، عشق، عرفان، و مرثیه است.

ترجیع بند سرایان مشهور زبان فارسی: فرخی سیستانی، هاتف اصفهانی، سعدی

نمونه‌ی ترجیع بند از سعدی:

ای زلف تو هر خمی کمندی	چشمت به کرشمه، چشم بندی
مخرام بدین صفت، مبادا	کز چشم بدت رسد گزندی
یارب چه شدی اگر به رحمت	باری سوی ما نظر فکندی
یک چند به خیره عمر بگذشت	من بعد بر آن سرم که چندی

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله‌ی کار خویش گیرم

آوخ که زدست شد عنانم

کز هستی خویش در گمانم

دردا که به لب رسید جانم

کس دید چو من ضعیف هرگز

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله‌ی کار خویش گیرم

جز نام تو نیست بر زبانه
به زان نبود که تا توانم

جز نقش تو نیست در ضمیرم
چون در تو نمی توان رسیدن

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله‌ی کار خویش گیرم

گفتنی است ترجیع بند بالا حدود بیست رشته دارد و در هر رشته حدود دوازده بیت آمده است و ما ایاتی از سه رشته‌ی آن انتخاب نموده‌ایم. همانطوری که مشاهده می‌شود هر رشته، یک غزل است با قافیه‌بندی خاص خود و بیت تکراری در پایان رشته‌ها آنها را به هم پیوند می‌دهد.

ترکیب بند

ترکیب بند شعری است همانند ترجیع بند، یعنی مرکب از چند بخش که هر بخش درون مایه و قافیه‌ای مانند غزل دارد. این بخش‌ها را یک بیت غیر تکراری، اما هم قافیه به هم پیوند می‌دهد.

درون مایه‌ی ترکیب بند

درون مایه و محتوای ترکیب بند همانند ترجیع بند است؛ یعنی مضامینی از قبیل رثا، مدح، عشق و عرفان را در بردارد. از ترکیب بندهای معروف زبان فارسی یکی ترکیب بند جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در مدح پیامبر اکرم (ص) است با مطلع زیر:

ای از بر سدره شاهرهت وی قبه‌ی عرش تکیه گاهت

و دیگر ترکیب بند معروف دوازده بندی محتشم کاشانی در واقعه‌ی کربلا با این مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

ترکیب بند سرایان مشهور

قدیم‌ترین ترکیب بند از قطران تبریزی شاعر قرن پنجم دیده شده و جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، محتشم کاشانی و وحشی بافقی از مشهورترین ترکیب بند سرایان زبان فارسی هستند. بخشی از یک مربع ترکیبی از وحشی بافقی:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم تنهایی من گوش کنید
قصه‌ی بی سرو سامانی من گوش کنید گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی
سوختم، سوختم این راز نهفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کوی بودیم ساکن کوی بت عریده جویی بودیم
عقل و دین باخته، دیوانه‌ی روی بودیم بسته‌ی سلسله‌ی سلسله مویی بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار از این جمله که هستند نبود

مستزاد

مستزاد در لغت به معنی زیاد شده است و در حقیقت یک نوع تفنن شعری محسوب می‌شود. در واقع مستزاد و رویکرد شاعران پس از مشروطه به آن نخستین کوشش‌هایی از شاعران است برای رهایی از قید و بندهای شعر سنتی؛ هر چند قدیم‌ترین مستزادها را می‌توان در اشعار مسعود سعد سلمان، عطار نیشابوری و ابن حسام، دید اما رواج آن بیشتر از مشروطه به بعد است.

ساختار مستزاد

مستزاد شعری است در قالب قطعه، رباعی یا غزل که به آخر هر مصراع آن کلمه یا عباراتی آهنگین و هم وزن با مصراع اضافه می‌شود و در واقع قالب مستقلی محسوب نمی‌شود.

گیرم که به مال و زر کسی قارون شد مرگ است ز پی
یا آن که به علم و دانش افلاطون شد کو حاصل وی؟
اندوخته‌ام ز کف همه بیرون شد کو ناله‌ی نی؟
ز اندیشه‌ی کونین دلم پر خون شد کو ساغر می؟

«مشتاق اصفهانی»

همانگونه که مشاهده می‌شود شعر بالا یک رباعی است و در پایان هر مصراع این رباعی، عباراتی افزوده شده که هم وزن با مصراع‌هاست و خود قافیه‌ای جداگانه دارد.

درون مایه‌ی مستزاد

محتوا و مضمون مستزاد بیشتر مدح، عشق، عرفان و مسایل اجتماعی و سیاسی و میهنی است.

شاعران مستزاد سرا

مسعود سعد سلمان، عطّار، ابن حسام، مولانا، سید اشرف الدین گیلانی (نسبیم شمال)، ملک الشعراء بهار، ادیب الممالک فراهانی

نمونه‌ی یک مستزاد

دو شینه پی گلاب می‌گردیدم
پژمرده گلی میان گلشن دیدم
گفتم که چه کردی که چنین گریانی
گفتا که دمی در این جهان خندیدم
بر طرف چمن؛
افسرده چو من؛
ای یار عزیز!
پس وای به من!

فرد

فرد در لغت به معنی یگانه، مجرد و منفرد است و در اصطلاح به یک بیت گفته می‌شود که مستقل سروده شده باشد، به شکلی که شاعر همه‌ی ذوق و فکر و مقصود خود را در آن بیت بیان کند، خواه دو مصراع آن بیت هم قافیه باشد مانند:

از نظر رفتی به راهت چشم حیران باز ماند
آن قدر مرغ ننگه پر زد که از پرواز ماند
«صائب»

و یا هم قافیه نباشد مانند:

گر چه دست سرو کوتاه است از دامان گل
سروبالایی که ما داریم سر تا پا گل است
«صائب»

فرد را «تک بیت»، «بیت مفرد» هم می‌نامند و به جمع بیت‌های فرد «مفردات» گفته می‌شود. معمولاً شاعران در آخر دیوان خود مفرداتشان را می‌آورند.

نمونه‌ی مفردات

شب بود و ماه بود و تو بودی و زنده رود
گر چه بیماری من روی به بهبود گذاشت
عقل سختی دیدگان شمشیر صیقل دیده است
مستمع صاحب سخن را بر سر شوق آورد
ای آفتاب حسن دمیدی و زود بود
«مسرور اصفهانی»
دردم این است که از یاد مسیحا رفتم
«صائب»
مشورت زنهار با مردان کار افتاده کن
«صائب»
غنچه‌ی خاموش بلبل را به فریاد آورد
«صائب»

شعر نو

شعر نو گونه‌ای از شعر فارسی است که عمدتاً از دهه‌ی ۱۳۰۰ تحت تأثیر تحولات فرهنگی و اجتماعی و نفوذ شعر اروپایی در ایران شکل گرفت. انتشار منظومه‌ی «افسانه» توسط علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج سرآغاز تحولی جدی در شعر سنتی ایران بود. این جریان نوگرایی که تا امروز ادامه یافته است شعر سنتی را از نظر ساخت فنی یعنی زبان و موسیقی و تخیل و قالب دگرگون ساخت و درون مایه‌ی آن را متحول کرد و به طور کلی در سه شاخه عمده به شرح زیر تقسیم شد:

۱- شعر نیمایی

شعر نیمایی که به آن «شعر نو» یا «شعر آزاد» هم گفته می‌شود. دارای وزن عروضی است؛ اما نه آن چنان که در شعر سنتی مرسوم است، بلکه مصراع‌ها از نظر امتداد و تعداد ارکان برابر نیست؛ یعنی می‌تواند تساوی نداشته باشد و قافیه هم در این نوع شعر الزامی نیست و جای خاص و مشخصی ندارد؛ بلکه تحت تأثیر مطلب می‌تواند تغییر یابد. مثال:

از تهی سرشار
جویبار لحظه‌ها جاری است
چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ
دوستان و دشمنان را می‌شناسم من
زندگی را دوست می‌دارم
مرگ را دشمن
(فاعلاتن، فع)
(فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
(فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
(فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
(فاعلاتن، فاعلاتن، فع)
(فاعلاتن، فع)

همانطوری که مشاهده می‌شود در شعر بالا سروده‌ی مهدی اخوان ثالث، کوتاهی و بلندی مصراع‌ها برابر نیست و تعداد ارکان در مصراع‌ها مانند شعر سنتی برابری نمی‌کند، اما دارای وزن عروضی است. قافیه هم در این شعر مانند شعر سنتی اجباری نیست و جای مشخص ندارد و فقط شاعر دو واژه‌ی «من و دشمن» را در مصراع‌های چهارم و ششم آورده است.

عمده‌ترین مباحث شعر نیمایی معمولاً عشق، سیاست، طبیعت و اجتماع است که مبتنی بر تجربه‌های شاعر است. نگاه تازه به جهان و طبیعت، جهت

گیری اجتماعی و انسانی، استفاده از نماد و بیان احساس شخصی از ویژگیهای مهم شعر نیمایی است.

نمونه‌ی شعر نیمایی:

شعر زیر بخشی از منظومه‌ی «حمید مصدق» به نام: «آبی، خاکستری، سیاه» است.

باز کن پنجره را، من را خواهم برد به سر رود خروشان حیات

آب این رود به سر چشمه نمی‌گردد باز

بهتر آن است که غفلت نکنیم از آغاز

باز کن پنجره را، صبح دمید

چه شبی و چه فرخنده شبی

آن شب دور که چون خواب خوش از دیده پرید

کودک قلب من، این قصه‌ی شاد آورنگز

از لبان تو شنید

زندگی رؤیا نیست، زندگی زیبایی ست

می‌توان بر درختی تهی از بار، زدن پیوندی

می‌توان در دل مزرعه‌ی خشک و تهی بذری ریخت

می‌توان از میان، فاصله‌ها را برداشت

دل من با دل تو، هر دو بیزار از این فاصله‌هاست

قصه‌ی شیرینی است

کودک چشم من از قصه‌ی تو می‌خواند

قصه‌ی نغمه‌ی تو از غصه‌ی تهی است

باز هم قصه‌ی بگو

تا به آرامش دل، سر به دامان تو بگذارم و در خواب روم

از شاعران برجسته‌ی شعر نیمایی می‌توان از: نیماوشیچ، اخوان، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، فریدون مشیری، سیاوش کسرای و هوشنگ ابتهاج نام برد

۲- شعر سپید

شعر سپید شاخه‌ای از شعر نیمایی است و برجسته‌ترین نماینده و در واقع ابداع‌کننده‌ی آن احمد شاملو، شاعر معاصر است. شاملو شعر سپید را چنین تعریف کرده است:

«شعر سپید از وزن و قافیه و آرایش و پیرایش شاید احساس بی‌نیازی نکند؛ اما از آن محروم است» شعر سپید وزن عروضی را به طور کلی کنار نهاده و به جای آن از موسیقی معنوی کلمات بهره می‌جوید و در آن قافیه هم جای ثابتی ندارد.

شاعران شعر سپید

از شاعران مطرح این نوع شعر می‌توان از: اسماعیل شاهرودی، بیژن جلالی، طاهره‌ی صفارزاده، علی موسوی گرما رودی، کیومرث منشی زاده و احمد شاملو نام برد.

نمونه‌ی شعر سپید

به نوکردن ماه

بر بام شدم

با عقیق و سبزه و آینه

داسی سرد بر آسمان گذشت

که پرواز کبوتر ممنوع است

صنوبرها به نجوا چیزی گفتند

و گزمگان به هیاهو شمشیر در پرندگان نهادند

ماه برنیامد

(احمد شاملو)

۳- شعر موج نو

این نوع شعر که چندان جایی هم در عرصه‌ی شعر معاصر باز نکرده، در واقع از شعر سپید انشعاب یافته است. به دلیل توجه به تصادفی بودن ساختارهای شعر تداوم مضمون در آن کمتر به چشم می‌خورد. این نوع شعر نه تنها وزن عروضی ندارد، بلکه همان آهنگ و موسیقی شعر سپید را هم ندارد؛ اما تشبیهات و استعارات نوین و غریب در آن دیده می‌شود. بعضی آن را نثر شاعرانه‌ی پیچیده می‌دانند. از جمله‌ی برجسته‌ترین شاعران این گرایش می‌توان از: احمد رضا احمدی، بیژن الهی و مجید نفیسی نام برد. این نوع شعر ساختاری منسجم ندارد. از یک فکر به هم پیوسته برخوردار نیست.

نمونه‌ی شعر موج نو

قلب تو هوا را گرم کرد / در هوای گرم / عشق ما تعارف پنییر بود / قناعت به نگاه در چاه آب / مردم که در گرما / از باران آمدند / گفتمی از اتاق بروند / چراغ

بگذارند / من تو را دوست دارم / ای تو / ای تو عادل / تو عادلانه غزل / در خواب / در ظرف های شکسته / تنها نمی‌گذاری / «احمد رضا احمدی»

آرایه های ادبی

مباحثی از علم بیان

۱- تشبیه

یکی از برجسته ترین جلوه های صور خیال در شعر فارسی تشبیه است که شاعر می کوشد در آن عنصر مشترک بین دو چیز را کشف نموده، برجسته سازد. در شعر گذشتگان کمتر شاعری را می توان یافت که از تشبیه و زیبایی های آن بهره نبرده باشد؛ اما آنچه در شعر معاصر جلب توجه می کند تازگی تشبیهات است که نشان دهنده ی دید نو و کشف رابطه های تازه در پدیده هاست.

تشبیه چیست؟

تشبیه مانند کردن چیزی به چیز دیگر است یا به تعبیر دیگر ادعای همانندی میان دو یا چند چیز است. مثال:
«بلم آرام چون قویی سبکبال به نرمی بر سر کارون همی رفت»

در بیت بالا شاعر بلم (قایق) را به قو تشبیه کرده است و عنصر مشترکی که بین این دو بوده تا شاعر توانسته آنها را به هم تشبیه کند آرام رفتن است.

غرض از تشبیه

معمولاً هدف شاعران از آوردن تشبیه سه امر است:

- ۱- توصیف و تصویری کردن وضعیت و موقعیت مشبه یعنی طرف اول تشبیه.
 - ۲- آفرینش اغراق که قوه ی خیال و حس زیبا پرستی انسان آن را می پسندد.
 - ۳- مادی و محسوس کردن حالات و تجسم آنها.
- مثلاً وقتی می گوییم «قد او مانند سرو است» در واقع قد را توصیف نموده ایم و تصویری از آن آفریده ایم ثانیاً مرتکب اغراق شده ایم زیرا قد هیچ کس به بلندی سرو نیست و در واقع توانسته ایم حالت های این قد را تجسم نماییم.

ارکان تشبیه

- ۱- مشبه: (رکن اول) چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم.
- ۲- مشبه به: (رکن دوم) کسی یا چیزی که مشبه، به آن مانند می شود.
- ۳- وجه شبه: (رکن سوم) صفت یا ویژگی مشترک بین مشبه و مشبه به است که مورد نظر شاعر باشد.
- ۴- ادات تشبیه: (رکن چهارم) واژه یا واژه هایی که نشان دهنده ی پیوند شباهت است؛ از قبیل: چو، چون، مثل، مانند، به سان، هم چون، پنداری، گویی و ...

مثال: «آه چه آرام و پر غرور گذشت / زندگی من چو جویبار غریبی / در دل این جمعه های ساکت متروک» «فروغ فرخزاد»

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات تشبیه
------	---------	---------	------------

زندگی شاعر	جویبار غریب	تاب داده و خمیده	چون
------------	-------------	------------------	-----

مثال:

شب افروزی چو مهتاب جوانی	سبیه چشمی چو آب زندگانی		
دو شکر چو عقیق آب داده	دو گیسو چون کمند تاب داده		

«نظامی گنجه ای»

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات تشبیه
------	---------	---------	------------

معشوق	مهتاب	گذشتن و به پایان رسیدن	چو
محبوب سیاه چشم	آب زندگانی	شب افروزی و زیبا	چو
دو شکر (لبان)	عقیق سرخ رنگ	حیات بخش	چو
دو گیسو	کمند تاب داده	سرخ و طراوت	چون

مثال:

سینه ام مجمر و عشق آتشی و دل چون عود است
 این نفس نیست که بر می کشم از دل دود است
 «شاطر عباس قمی»

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
سینه	مجمر (آتشدان)	داشتن حرارت	—
عشق	آتش	سوزندگی	—
دل	عود	سوختن	—
نفس	دود	سیاهی	—

مثال:

گرت زدست برآید چو نخل باش کریم ورت زدست نیاید چو سرو باش آزاد
«سعدی»

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
تو	نخل	کریم	چو
تو	سرو	آزاد	چو

مثال:

منم ابر و تویی گلبن که می خندی چو می کریم تویی مهر و منم اختر که می میرم چو می آیی

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
من	ابر	گریستن و باریدن	—
تو	گلبن (بوته‌ی گل)	خندیدن و شکفتن	—
تو	مهر (خورشید)	بیرون آمدن و درخشیدن	—
من	اختر(ستاره)	مردن و خاموش شدن	—

مثال:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی وزر شوی
«حافظ»

در بیت بالا «مس وجود» و «کیمیای عشق» اضافی تشبیهی یا تشبیه بلیغ اضافی هستند

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
وجود	مس	بی ارزش	—
عشق	کیمیا	با ارزش	—

مثال:

آن قطره‌ی باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است برافزاده به رخسار
«سعدی»

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
قطره‌ی بارانی که بر افتاد	اشک عروسی که به صورت او چکیده	جلوه‌ی یکسان شبنم سفید بر سرخی	چون

این تشبیه یک تشبیه مرکب است مثال:

آن شاخه‌های نارنج اندر میان ابر چون پاره‌های اخگر اندر میان دود

مشبه	مشبه به	وجه شبه	ادات
شاخه‌های نارنج در میان ابرها	پاره‌های آتش در میان دود	جلوه‌گری سرخی در میان سیاهی	چون

۲- استعاره

استعاره در لغت به معنی عاریه خواستن است زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه‌ی مشابهت به جای واژه‌ی دیگر به کار می‌گیرد؛ مثلاً «سرو» را به جای قد بلند به کار می‌برد. استعاره بزرگترین کشف هنرمندانه در حیطه‌ی زبان ادبی و کار آمدترین ابزار تخیل در کلام است. در تشبیه ادعای شباهت است؛ ولی در استعاره ادعای یکسانی است به قول «پل الوار» شاعر مشهور: «دو نوع ایماژ داریم یکی تشبیه که در آن می‌گوییم خورشید مانند گل زرد است و دیگر استعاره که می‌گوییم «خود گل زرد است» از شاعران کهن ما فردوسی و نظامی بیش از دیگران از استعاره بهره گرفته‌اند.

استعاره‌ی مصرّحه

استعاره‌ی مصرّحه تشبیهی است که مشبه را حذف کنیم و فقط مشبه به را به جای مشبه، به کار بریم. با این کار تأکید و مبالغه‌ی بیشتری در کلام پدید می‌آید. مثال:

چو تنها ماند ماه سرو بالا فشانند از نرگسان لؤلؤ لا لا
«نظامی»

در بیت بالا شاعر معشوق خود را در ذهن به ماه تشبیه کرده و مشبه که معشوق باشد در کلام حذف شده و ماه را که مشبه به است به جای معشوق آورده است. همینطور چشم محبوب به نرگس تشبیه شده؛ اما نرگس به جای آن آمده و اشک به لؤلؤ تشبیه شده ولی لؤلؤ به جای اشک آمده است.

تفاوت تشبیه و استعاره

۱- تشبیه ادعای همانندی دارد؛ مثلاً در جمله‌ی: «علی مانند شیر است» ما ادعای همانندی بین علی و شیر داریم؛ اما در استعاره ادعای یکسانی است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند.» شاعر تشبیه محبوب به سرو را فراموش کرده و ادعا دارد که محبوب همان سرو است.

۲- استعاره از تشبیه رساتر و خیال‌انگیزتر است و ذهن را با شگفتی، درنگ و جست‌وجو رو به رو می‌سازد و در برانگیختن عواطف از تشبیه مؤثر است.

نمونه‌های استعاره‌ی مصرّحه

هزاران نرگس از چرخ جهانگرد
فرو شد تا بر آمد یک گل زرد
«نظامی»

در بیت بالا نرگس استعاره از ستارگان است و گل زرد استعاره از خورشید

ما به آن گل از وفای خویشتن دل بسته‌ایم
ورنه این صحرا تهی از لاله‌ی سیراب نیست
«رهی معیری»

گل استعاره از معشوق است و صحرا استعاره از دنیا و گل لاله استعاره از زیبا رویان.

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد
تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
«حافظ»

سلطان ازل استعاره از خداوند است و منزل ویرانه استعاره از دنیا است.

مرا برف باریده بر پر زاغ
نشاید چو بلبل تماشای باغ
«فردوسی»

برف استعاره از سپیدی مو و پر زاغ موهای سیاه است.

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد
بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
«حافظ»

بت استعاره از محبوب است و گل استعاره از چهره‌ی او و سنبل استعاره از گیسوان او.

لؤلؤ از نرگس فرو بارید و گل را آب داد
وز تگرگ ناز پرورد مالش عتاب داد
«نظامی»

لؤلؤ استعاره از اشک، نرگس استعاره از چشم، گل استعاره از چهره‌ی محبوب، تگرگ استعاره از دندان، عتاب استعاره از لب.

استعاره‌ی مکنیه

این استعاره را به این دلیل مکنیه (بالکنایه) می‌گویند که تشبیه در دل گوینده‌ی آن پوشیده و مستور است و مشبّه به آورده نمی‌شود. باید با تلاش و دقت بسیار از طریق نشانه یا قرینه‌ای به آن پی برد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «مرگ چنگال خود را در گلوی او فرو برد» گوینده در دل خود مرگ را به حیوان درنده‌ای تشبیه کرده که ذهن ما از طریق چنگال به این تشبیه و ژرفای آن پی می‌برد. در استعاره‌ی مکنیه بر خلاف استعاره‌ی مصرّحه مشبّه به را حذف می‌کنند و مشبّه را می‌آورند؛ اما برای این که خواننده آن را دریابد یکی از صفات یا لوازم یا اجزای مشبّه به را در کلام ذکر می‌کنند.

مثال: «زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ / پرشی دارد اندازه‌ی عشق»
در شعر بالا زندگی (مشبّه) به پرندهای (مشبّه به) تشبیه شده است؛ اما پرند ذکر نشده بلکه صفات این پرند که داشتن بال و پر و پرش است ذکر شده است. مثال: «به صحرا شدم (رفتم) عشق باریده بود.»
عشق مشبّه و فعل باریدن به آن نسبت داده شده است. در واقع عشق به باران تشبیه شده؛ ولی به جای مشبّه به که باران باشد صفت آن یعنی باریدن آورده شده. مثال:

شبی گیسو فرو هشته به دامن
پلاسین معجر و قیرینه گرز
«منوچهری»

شب (مشبّه) به زنی (مشبّه به) تشبیه شده است؛ اما به جای زن یکی از لوازمات آن؛ یعنی گیسو آورده شده است.

تشخیص

استعاره‌ی مکنیه‌ای که مشبّه به آن انسان باشد «تشخیص» یا «انسان‌انگاری» خوانده می‌شود. به تعبیر دیگر در این نوع استعاره صفات و ویژگی‌های انسان به اشیای بی جان نسبت داده می‌شود و آنها را موجود زنده و انسان تلقی می‌کنیم. مثال:

ای خوشا جهان در این هنگام

گل بخندید و باغ شد پدرام

گل به انسان تشبیه شده و خندیدن که صفت انسانی است به گل نسبت داده شده است. چنانچه چیزی مورد خطاب قرار گیرد به این معنی است که آن شی یا چیز انسان تصور شده است و به آن جان بخشیده‌ایم و لذا یک نوع تشخیص

محسوب می‌شود. مثال:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست / منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟
«حافظ»

نسیم سحر خطاب قرار گرفته و انسان فرض شده است و لذا یک استعاره‌ی مکنیه از نوع تشخیص است.

نمونه‌های تشخیص:

گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید / شوق می‌آمد / دست در گردن حس می‌انداخت / فکر بازی می‌کرد / «سهراب سپهری»
به مرگ سیاوش سیه پوشد آب / کند زار نفرین برافراسیاب
«فردوسی»
شب نرم پای ز جنگل برون نهاد / آهسته دشت و بیشه نقابی بر او کشید
شب‌ها گریختند و تو چون بادهای سرد / همراه با سیاهی شب‌ها گریختی
«نادر نادر پور»
در بیابان گربه به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
«حافظ»

۳- مجاز

اگر واژه‌ای در معنای رایج و اصلی خود که برای آن وضع شده است به کار رود به آن «حقیقت» می‌گویند. مثال:

گربه شیر است در گرفتن موش / لیک موش است در مصاف پلنگ
«سعدی»

در بیت بالا واژه‌های: گربه، موش، پلنگ، شیر» همه در معنی حقیقی که همان حیوانات باشند به کار رفته است به این واژه‌ها حقیقت گفته می‌شود. به کار بردن واژه در غیر معنای حقیقی و نخستین، به شرط وجود «علاقه» و «قرینه» را «مجاز» می‌گویند. مثلاً واژه‌ی «ایران» در جمله‌ی «ایران در مسابقه‌ی دیروز پیروز گردید» در معنای غیر حقیقی به کار رفته است و منظور تیم ایران است.

قرینه چیست؟

قرینه نشانه‌ای است در کلام که ذهن را از معنی حقیقی باز می‌دارد و آن را به جست و جوی معنی مجازی وا می‌دارد.

«تاریخ بیهقی»

مثال: «جهان خوردم و کارها راندم»

جهان در عبارت بالا مجاز است و چیزی که ما را راهنمایی می‌کند «خوردن» است؛ چون جهان را نمی‌توان خورد بلکه مراد گوینده نعمت‌های جهان است. مثال:

آفرین جان آفرین پاک را / آنکه جان بخشید و ایمان خاک را
«عطار»

خاک در مصراع دوم بیت بالا مجاز از انسان است و قرینه‌ای که ما راهنمایی می‌کند «جان بخشیدن و ایمان» است.

علاقه چیست؟

پیوند و تناسبی که بین معنی حقیقی و معنای مجازی وجود دارد «علاقه» نامیده می‌شود. علائق مجاز نامحدودند ولی علاقه‌های مشهور عبارتند از: علاقه‌ی جزئی، علاقه‌ی کلیه، علاقه‌ی حالیه، علاقه‌ی محلیه، علاقه‌ی سببیه، علاقه‌ی لازمی، علاقه‌ی آلیه و علاقه‌ی مشابهت. مثال:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را / چندان امان نداد که شب را سحر کند
«حافظ»

خون در بیت بالا مجاز است به معنی قتل و هلاکت و چون لازمه‌ی قتل، ریختن خون است بین معنی حقیقی و مجازی تناسبی وجود دارد. مثال:

برآشفت ایران و برخاست گرد / همی هر کسی کرد ساز نبرد
«فردوسی»

واژه‌ی «ایران» در بیت بالا مجاز است. قرینه‌ی راهنما بر آشفتن است و در اینجا ایران منظور مردم ایران است به علاقه‌ی محلیه.

نمونه‌های مجاز

چه نیکو روی و بد عهدی که شهری / غمت خوردند و کس را غم نخوردی
«سعدی»

غم حقیقت است و شهر مجاز به معنی مردم شهر.

نازم آن سرو خرامان را که از بس ناز دارد / دسته‌ی سنبل مدام از شانه پا انداز دارد
«فرخی یزدی»

«سرو» مجاز است از معشوق و دسته‌ی سنبل مجاز است از موی یار به علاقه‌ی مشابهت. لازم به ذکر است «سرو» و «سنبل» هر دو استعاره هستند چون هر استعاره‌ای مجاز است.

آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد / جز شیر خداوند جهان حیدر کرآر

«کسایی»

شیر در مصراع دوم مجاز از حضرت علی (ع) است.
من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد
«حافظ»

نگین مجاز است با علاقه‌ی جزئیّه به معنی سلطنت.

۴- کنایه

کنایه به ویژه در شعر، بیان غیر مستقیم اندیشه است یا به تعبیری گریز از منطق عادی زبان و معمولاً بین دو نفر یا دو گروه یا یک ملت و قوم به وجود می‌آید و کم کم جنبه‌ی عمومی پیدا می‌کند. کنایه علاوه بر متون ادبی، یعنی شعر و نثر هنری، در زبان عادی مردم نیز به وفور به کار می‌رود.
کنایه چیست؟

کنایه پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح به سخنی گفته می‌شود که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد. ذهن ما از معنای اولیّه و نزدیک به معنی دور منتقل می‌شود. فهم کنایه معمولاً از طریق استدلال و دریافت معنی (معنی دور) صورت می‌گیرد. به عنوان مثال به بیت زیر توجه کنید:

هنوز از دهن بوی شیر آیدش
همی رای شمشیر و تیر آیدش
«فردوسی»

«بوی شیر از دهن آمدن» کنایه است. معنای اولیّه و نزدیک همان است که کسی شیر خورده باشد و دهانش بوی شیر بدهد؛ اما منظور گوینده این معنا نیست بلکه معنای دوم و دور است؛ چون کسی که شیر خورد کودک است و بی تجربه؛ لذا بوی شیر از دهان آمدن کنایه از ناپختگی و بی تجربه‌گی است.

کنایه به سه طریق آورده می‌شود.

۱- کنایه با بیان نشانه:

گوینده با بیان نشانه‌ی یک چیز یا حالت، در صدد است تا مخاطب به مقصود دست یابد. مثال:

نرفتم به محرومی از هیچ کوی
چرا از در حق شوم زرد روی
«سعدی»

«زرد روی شدن» بارزترین نشانه‌ی شرمندگی و بی‌نصیبی است.

گوینده با بیان نمونه و تمثیل یک چیز می‌خواهد مخاطب به مقصود برسد. مثال:

از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو
«سعدی»

مصراع دوم بیان نمونه و تمثیلی است جهت معنای مصراع اول.

۳- کنایه با بیان علت و دلیل:

گوینده علت کاری را به جای آن کار بیان می‌کند که در زبان روز مره بسیار رایج است.

مثال:

«قیمت مقطوع است» این کنایه دلیلی است برای چانه زدن.

کنایه معمولاً باعث تأمل و درنگ و اعجاب خواننده می‌شود و چون ادعای خود را با دلیل همراه می‌سازد قدرت قانع کردن و تأثیر گذاری بر مخاطب را دارد.
نمونه‌های کنایه

عابدانی که روی بر خلق اند
پشت بر قبله می‌کنند نماز
«سعدی»

روی بر خلق داشتن و پشت به قبله نماز خواندن کنایه از ریا کاری و از خدا بریدن است.

حافظ نه حدّ ماست چنین لاف‌ها زدن
پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم
«حافظ»

«پای از گلیم بیشتر کشیدن» کنایه از تجاوز کردن از حدّ خود است.

ای دریده یوسفان را پوستین از راه ظلم
باش تا گرگی شوی و پوستین خود دری
«سنایی»

«پوستین دریدن» کنایه از عیب و بدی کسی را گفتن و غیبت کردن است.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
«حافظ»

«سیه روی شدن» کنایه از شرمنده شدن و افشا شدن است.

هر که او خورده نیست دود چراغ
ننشیند به کام دل به فراغ

«دود چراغ خوردن» کنایه از تحمل رنج و زحمت است.

مباحثی از علم بدیع

آرایه‌های لفظی

- ۱- تکرار: واج آرای، تکرار، تصدیر، طرد، تکرار عبارت
- ۲- سجع: مطرف، متوازی، متوازن، موازنه، ترصیع
- ۳- جناس: تام، ناقص حرکتی، ناقص اختلافی، افزایشی، اشتقاق

آرایه‌های معنوی

- | | | |
|----------------|---------------|----------|
| ۱- مراعات نظیر | ۲- تضمین | ۳- تلمیح |
| ۴- تضاد | ۵- تناقض | ۶- ایهام |
| ۷- حسّامیزی | ۸- لفّ و نشر | ۹- اغراق |
| ۱۰- تمثیل | ۱۱- حسن تعلیل | |

بدیع مجموعه‌ی شگردها یا فنونی است که کلام عادی را کم و بیش به کلام ادبی و هنری تبدیل می‌کند به شرطی که جنبه‌های زیبا شناختی داشته باشد؛ چه در معنی یا تصویر و چه در لفظ و موسیقی. مثلاً در بیت:

من که شب‌ها ره تقوا زده‌ام با دف و چنگ
این زمان سر به‌ره آرم چه حکایت باشد
«حافظ»

اگر از وزن و قافیه و ردیف بیت بگذریم با هماهنگی بین مصوّت «ا» در واژه‌های «شب‌ها، تقوا و با» در مصراع اول، موسیقی خاصی آفریده شده، هم چنین تناسب و هماهنگی بین «دف و چنگ و شب» موسیقی معنوی زیبایی به وجود آورده. از طرف دیگر «با دف و چنگ ره تقوا زدن»، یک معنای «پارادوکسی» است و «ره زدن» ایهام دارد. مجموعه‌ی این عوامل بر زیبایی لفظی و معنوی بیت افزوده است.

آرایه‌های لفظی

عوامل ایجاد کننده‌ی موسیقی درونی را «آرایه‌های لفظی» می‌گویند. در واقع موسیقی درونی، آهنگی است که با خواندن شعر یا نوشته احساس می‌شود و سبب گوش نوازی و زیبایی می‌شود.

۱- تکرار

تکرار در اصطلاح بدیع آن است که واژه‌ای یا عبارتی یا واجی در سخن با قصد خاصی پشت سر هم آورده شود یا با فاصله تکرار گردد. هر چند علمای ادب و بلاغت کثرت تکرار را از عیوب فصاحت می‌دانستند؛ اما اگر جنبه‌ی زیباشناسی و موسیقایی کلام را افزون نماید به عنوان آرایه و حسن مورد توجه قرار می‌گیرد.

تکرار در زیباشناسی هنر از مسایل مهم و اساسی به شمار می‌رود، مثلاً بال زدن پرندگان یا صدای قطرات باران به سبب تکرار و تناوب است که دلنشین و زیباست و در غیر آن باعث ملال است. تکرار به شکل‌های مختلف در آثار ادبی آورده می‌شود:

الف: واج آرای

واج آرای تکرار صامت یا مصوّت در کلمات مصراع یا بیت است، به شکلی که باعث موسیقی لفظی گردد. مثال:
رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
«حافظ»

در بیت بالا صامت «س» در هفت واژه از واژه‌های بیت هم حروفی آشکاری خلق کرده است هم چنین مصوت «ا» در واژه‌های «ساعد، ساقی، ساق» موسیقی خاصی آفریده است، به این آرایه‌ی زیبا «واج آرای» یا «نغمه‌ی حروف» می‌گویند. مثال:

زلف او دام است و خالش دانه‌ای آن دام و من
بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست
«حافظ»

در بیت بالا مصوت بلند «ا» در بیت، هشت بار تکرار شده و زیبایی گوش نواز و دلنشین از جهت موسیقی آفریده است. مثال:
فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
«حافظ»

در بیت بالا تکرار مصوت «_» ، که قدما آن را تتابع اضافات می‌نامیدند، زیبایی خاصی آفریده است.

ب: تکرار

اگر واژه‌ای دوبار یا بیشتر در بیتهای تکرار شود بر موسیقی شعر می‌افزاید و تأثیر سخن را بیشتر می‌کند به این آرایه‌ی تکرار گفته می‌شود. مثال:

از در، در آمدی و من از خود به در شدم
گویی کز این جهان به جهان دگر شدم
«سعدی»

تکرار دو واژه‌ی: «در» و «جهان» در بیت بالا زیبایی آفریده است. مثال:

گر برود جان ما در طلب وصل دوست
حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست
«سعدی»

واژه‌ی «دوست» در بیت بالا سه بار تکرار شده و موسیقی خاصی در بیت آفریده است.

ج: تصدیق

اگر واژه‌ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیق» می‌نامند، که در واقع نوعی تکرار است. مثال:
چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی
تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد
«سعدی»

واژه‌ی «نماز» در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است. مثال:
عصا برگرفتن نه معجز بود
همی ازدها کرد باید عصا
«حافظ»

واژه‌ی «عصا» در بیت بالا در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است.

د: طرد یا عکس

مصراع‌ی را به دو پاره تقسیم کنند و آن دو پاره را در مصراع دیگر بر عکس تکرار نمایند. مثال:
دلبر جانان من برده دل و جان من
دلبر جانان من برده دل و جان من
«حافظ»

ه- تکرار عبارت یا جمله یا مصراع

یک عبارت یا یک واژه پشت سر هم تکرار شود یا مصراع‌ی در ابتدا و انتهای مثلاً یک غزل تکرار شود. مثال:
«سکوت چیست/ چیست/ چیست ای یگانه‌ترین یار/ سکوت چیست به جز حرف‌های ناگفته»

«فروغ فرخزاد»

نمونه‌های انواع تکرار:

خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد	که تاز خال تو خاکم شود عبیر آمیز «حافظ»
روی جانان طلبی آینه را قابل ساز	ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی «حافظ»
یوسف کنعان من مصر ملاحظت تو راست	مصر ملاحظت تو راست یوسف کنعان من «حافظ»
عبهر چشمش گرفته سرخی لاله	لاله‌ی رویش گرفته زردی عبهر «مسعود سعد»
گوشه گرفتم ز خلق و فایده‌ای نیست	گوشه‌ی چشمت بالای گوشه نشین است «سعدی»
باران قطره قطره همی بارم ابروار	هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار «سعدی»
شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی	غنیمت است چنین شب که دوستان بینی «سعدی»
خواب نوشین بامداد رحیل	باز دارد پیاده را ز سبیل «سعدی»
ریاست به دست کسانی خطاست	که از دستشان دست‌ها بر خداست «سعدی»
بزد بر برو سینه‌ی اشکبوس	سپهر آن زمان دست او داد بوس «فردوسی»

۲- سجع

سجع در لغت به معنی آواز کبوتر است و در حقیقت نوعی سخن گفتن مخصوص و موسیقایی است. سجع اساس نثر فنی و مقامه نویسی است و گویا از ادبیات عرب به زبان فارسی راه یافته است. قرآن کریم نمونه‌ی عالی و کامل نثر مسجع به شمار می‌رود. ظاهراً نخستین کسی که در رساله‌هایش نثر مسجع آورد خواجه عبدا... انصاری است. هر چند بعضی معتقدند اعراب در ارجوزه‌های قدیم خود از ترانه‌های هشت هجایی عهد ساسانی تقلید کرده‌اند و این نوع سجع که در آثار صوفیان آمده است مأخوذ از ادبیات عرب نیست.

سجع چیست؟

سجع کلماتی است که در وزن یا حروف پایانی یا هر دو یکسان باشد. این آرایه‌ها زمانی پدیدار می‌شوند که سجع‌ها در پایان دو یا چند جمله به کار رود و آهنگ جملات را به هم نزدیک سازد درست مانند قافیه که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها آورده می‌شود.

مثال: «الهی هر که تو را شناخت و علم مهر تو برافراخت، هر چه غیر از تو بود بینداخت.»

«خواجه عبدا... انصاری»

واژه‌های: «شناخت، برافراخت، بینداخت» در پایان جمله‌های عبارت بالا سجع دارند؛ یعنی دارای حرف پایانی مشترک هستند.
مثال: «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه‌ی دل به الماس آب دیده می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم.» «سعدی»

واژه‌های: «می‌کردم، می‌خوردم» و «می‌سفتم، می‌گفتم» سجع دارند.
فایده‌ی اصلی سجع ایجاد موسیقی خاص در نثر و بعضی مواقع در شعر است و به شکل‌ها و انواع مختلفی به کار می‌رود:

الف: سجع مطرف

سجع مطرف آن است که الفاظ در واج یا واج‌های پایانی مشترک باشند.
مثال: «هر که را زر در ترازوست زور در بازوست» «سعدی»
واژه‌های: «ترازو، بازو» سجع دارند و دارای حرف پایانی مشترک هستند.
مثال: «دهقان را مال بسیار بود و هنر بی‌شمار» «سعدی»
دو واژه‌ی: «بسیار، بی‌شمار» سجع دارند و در حروف پایانی مشترک هستند.

ب: سجع متوازی

سجع متوازی آن است که کلمات در وزن و حرف پایانی اشتراک داشته باشند.
مثال: «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال» «سعدی»
دو واژه‌ی: «کمال، جمال» هم دارای وزن مشترک هستند و هم دارای حروف پایانی مشترک.

ج: سجع متوازن

سجع متوازن آن است که کلمات فقط در وزن مشترک باشند.
مثال: «ملک بی‌دین باطل است و دین بی‌ملک ضایع» «سعدی»
دو واژه‌ی: «باطل و ضایع» در وزن اشتراک دارند.
مثال: «ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح» «سعدی»
دو واژه‌ی: «حیف و طرح» هم وزن هستند.

د: موازنه

روبه رویی و تقابل سجع‌های متوازن در دو جمله یا دو مصراع را موازنه می‌گویند.
مثال:

زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند
«رابعه بنت کعب قزداری»

در دو مصراع بیت بالا واژه‌های: (زشت و زهر) و (دید و خورد) و (خوب و قند) دو به دو با هم سجع متوازن دارند؛ یعنی هم وزن هستند. مثال:
«چرخ ار چه رفیع خاک پایت عقل ار چه بزرگ طفل راهت»
«جمال الدین عبدالرزاقی»

اغلب کلمات دو مصراع بالا با هم سجع متوازن دارند.

ه: ترصیع

موازنه‌ای که تمام سجع‌های آن سجع متوازی باشد؛ یعنی کلمات در وزن و حروف پایانی اشتراک داشته باشند «ترصیع» نام دارد. ترصیع هم در شعر به کار می‌رود و هم در نثر.

مثال:

زبانش توان ستایش نداشت روانش گمان نیایش نداشت
«سعدی»

در بیت بالا واژه‌های: (زبانش، روانش) و (توان، گمان) و (ستایش و نیایش) سجع متوازی دارند.

مثال: «باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.» «سعدی»
واژه‌های: (باران، خوان) و (رحمت، نعمت) و (بی‌حسابش، بی‌دریغش) و (رسیده و کشیده) با هم سجع دارند.

نمونه‌های سجع:

۱- «تلمیذ بی‌ارادت عاشق بی‌زر است و رونده‌ی بی‌معرفت مرغ بی‌پر و عالم بی‌عمل درخت بی‌بر و زاهد بی‌علم خانه‌ی بی‌در» «گلستان»

۲- حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم، روان به سوی تو باشم
«سعدی»

۳- «الهی در دل‌های ما جز تخم محبت خود مکار و بر تنها و جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و برکشته‌های ما جز باران رحمت خود مبار» (مناجات نامه، خواجه عبدا...)

۴- الف: هر چه نباید دل بستگی را نشاید. ب: هر چه خوار آید روزی به کار آید.

ج: هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. د: قیمت شکر نه از نی است که آن خود خاصیت وی است.

شکر شکن است یا سخن گوی من است عنبر ذقن است یا سمن بوی من است
 ای منور به تو نجوم جمال وی مقرر به تو رسوم کمال
 «ابو طیب مصعبی»
 «رشید و طواط»

بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم

زهره‌ی شیر است مرا، جان دلیر است مرا زهره‌ی تابنده شدم
 «مولوی»

آرایه‌ی جناس و اقسام آن در شعر شاعران و نثر نویسندگان کاربردی وسیع و جلوه‌ای هنرمندانه و زیبایی آفرین دارد. زیبایی جناس در آن است که علاوه بر موسیقی گوش نوازی که می آفریند با اقتضای معنی در گفتار پدید آمده باشد. جناس در واقع هر نوع اشتراک در مصوت‌ها و صامت‌های کلمه و کلام است و در ذات و طبیعت هر زبانی خود را به عنوان یک پدیده زبان شناختی نشان می‌دهد.

جناس چیست؟

هم جنسی و یکسانی دو یا چند واژه در حروف سازنده با اختلاف در معنی را جناس گویند. مثال:

مهر جمالت مرا مهر وفا می‌نهد دُرد فراق‌ت مرا درد جفا می‌دهد

واژه‌های : (مهر، مَهر) و (دُرد، دَرْد) دو به دو با هم جناس دارند.

مثال: «دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.» «سعدی»

دو واژه‌ی: (بنات، نبات) با هم جناس دارند.

الفاظ جناس ممکن است در یک عبارت یا بیت بیش از دو کلمه باشد؛ اما در کمتر از دو کلمه نمی‌توان تصور کرد؛ چون حداقل ارکان جناس دو رکن است. لازم به ذکر است دو یا چند واژه‌ای که با هم جناس دارند. اصطلاحاً ارکان جناس می‌نامند.

انواع جناس

الف: جناس تام

یکسانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج‌ها و حروف است؛ یعنی در تلفظ یکسان هستند ولی در معنی متفاوت‌اند.

خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز یابد روان
 «فردوسی»

دو واژه‌ی: (روان، روان) یکسان هستند ولی روان اول به معنی جاری است و روان دوم به معنی روح و روان است.

مثال: «برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است» «سعدی»

دو واژه‌ی: (خویش، خویش) در حروف و حرکات مثل هم هستند ولی در معنی متفاوت‌اند. خویش اول به معنی خود است و خویش دوم به معنی قوم و خویش و فامیل است.

ب: جناس ناقص حرکتی

یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها (حروف) و اختلاف آنها در مصوت‌های کوتاه (حرکات) است. مثال:

صبحدم ناله‌ی قمری شنو از طرف چمن تا فراموش کنی فتنه‌ی دور قمری
 «حافظ»

دو واژه‌ی: (قمری، قمری) در صامت‌ها یکسان هستند؛ اما در حرکات متفاوت‌اند، هم چنین در معنی متفاوت‌اند. قمری نام یک پرنده است و قمری ماه قمری است. مثال:

پســـــر را نشـــــاندند پیـــــران ده که مهـــــرت بر او نیـــــست مهـــــرش بـــــده
 «سعدی»

دو واژه‌ی: (مهر، مَهر) در حروف یکسان هستند ولی در حرکات و معنی متفاوت‌اند. مهر به معنی مهر و محبت است و مَهر به معنی کابین زن است.

ج: جناس ناقص اختلافی

اختلاف دو کلمه‌ی جناس در حرف اول، وسط یا آخر است. مثال:

ای هدهد صبا به صبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
 «حافظ»

دو واژه‌ی: (صبا، صبا) علاوه بر اختلاف در معنی در حروف اول با هم اختلاف دارند. مثال:

یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان لیلی و این مجنون بود

دو واژه‌ی: (یاد، یار) در حرف آخر و در معنی متفاوت‌اند.

د: جناس ناقص افزایشی

اختلاف دو واژه است در تعداد حروف و معنی. مثال:

گر تو به مدار کنی آهنگ بیانی بهتر بسی از ملکوت دارا به مدارا

دو واژه‌ی: (دارا، مدارا) یکی در ابتدای کلمه حرفی اضافه بر دیگری دارد علاوه بر تفاوت در معنی. مثال:

غزال و غزل هر دوان مر تو را نجویم غزال و نجویم غزل
«ناصر خسرو»

واژه‌ی: «غزال» در حرف وسط با «غزل» اختلاف دارد علاوه بر تفاوت معنی.

ه- اشتقاق

هم ریشگی دو یا چند کلمه که سبب می‌شود بعضی حروف آنها یکسان باشد ولی در معنی متفاوت هستند. مثال:
لب میالای به شعری که ندارد شعوری شاعری قدر تو داند که شعوری دارد

سه واژه‌ی: (شعر، شاعر، شعور) هم ریشه هستند و دارای بعضی از حروف یکسان.

نمونه‌های جناس:

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست وگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی زند
«سایه»

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی
«حافظ»

با زمانی دیگر اندازی که پندم می‌دهی کاین زمان گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست
«سعدی»

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
«خیام»

مکن تا توانی دل خلق ریش وگر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش
«سعدی»

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
«حافظ»

این که تو داری قیامت است نه قامت وین نه تبسم که معجز است و کرامت
«سعدی»

کی روا باشد که گردد عاشق غم خوار خوار در ره عشق تو اندر کوچه و بازار، زار
«شاطر عباس قمی»

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گل از خارم برآوردی و خارا ز پای و پای از گل
«سعدی»

خواجه در ابریشم و ما در گلیم

www.my-dars.ir

آرایه‌های معنوی

عوامل ایجاد کننده‌ی موسیقی معنوی در شعر و نثر را آرایه‌های معنوی می‌گویند و در واقع هر نوع هماهنگی و تناسب و رابطه‌ای که در معنی واژه‌ها احساس شود موسیقی معنوی است و در کتب بلاغی انواعی برای آن شمرده‌اند:

۱- مراعات نظیر

مراعات نظیر در واقع تناسب یا هارمونی معنایی بین واژه‌های سخن ادبی است. این تناسب زمانی آرایه بدیعی محسوب می‌شود که گوینده به لفظ توجه نکند؛ بلکه زیبایی خاصی که آفریده می‌شود تابع معانی باشد. در بین شاعران زبان فارسی مراعات نظیر از مختصات مهم شعر حافظ است.

مراعات نظیر چیست؟

آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه در شعر و نثر که از نظر جنس یا نوع یا مکان یا زمان یا همراهی و ... با هم تناسب داشته باشند. مثال:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
«حافظ»

گل‌های: (ارغوان، سمن، نرگس، شقایق) در بیت بالا با هم تناسب دارند و از یک نوع هستند. مثال:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
«سعدی»

واژه‌های: (ابر، باد، ماه، خورشید، فلک) با هم تناسب مکانی دارند.
این آرایه با خلق تناسب معنوی و تداعی خاصی که در شعر و نثر می‌آفریند موجب تکاپوی ذهنی شده تا با کشف رابطه‌ها و تناسب‌ها خلاقیت و زیبایی سخن شاعر یا نویسنده درک شود.

نمونه‌های مراعات نظیر

همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی
«سعدی»

نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند

واژه‌های: (خروس، بلبل، غراب) تناسب دارند.

یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
«حافظ»

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

واژه‌های: (مزرع، داس، سبز، کشته، درو) با هم مراعات نظیر دارند.

نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
«حافظ»

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

واژه‌های: (مطرب، ساز، نوا، نغمه) تناسب دارند.

به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت
«سایه»

چو دود بی‌سر و سامان شدم که برق بلا

واژه‌های: (دود، برق، خرمن، آتش) مراعات نظیر دارند.

۲- تضمین

تضمین در لغت به معنی «گنجاندن» است و آن آوردن آیه، حدیث یا شعر از شاعر دیگر یا متنی دیگر در خلال کلام است به شکلی که شائبه‌ی سرقت در آن نباشد و نام آن شاعر ذکر شود.
مثال:

کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»
«حافظ»

خیز تا خاطریدان ترک سمرقندی دهیم

در بیت بالا حافظ یک مصراع از رودکی را در ضمن غزل خود آورده است بیت رودکی این است:

یاد یار مهربان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

مثال:

«وقنارینا عذاب النار»
«سعدی»

زینهار از قرین بد زنه‌ار

سعدی در بیت بالا آیه‌ای از قرآن مجید را تضمین کرده است.

ارزش تضمین:

- ۱- تضمین با ایجاد تنوع سبب کسب لذت ادبی در خواننده می‌شود و پدید آورنده‌ی ایجاز در کلام است.
- ۲- تضمین نشان دهنده‌ی آگاهی شاعر از موضوعات و معارف و شعر شاعران قبل از خود است و هر قدر طبیعی‌تر باشد ارزش هنری بیشتری دارد.

نمونه‌های تضمین:

که رحمت بر آن تربت پاک باد
که جان دارد و جان شیرین خوش است»

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
«میازار موری که دانه کش است»

بیت دوم متعلق به فردوسی است که سعدی در خلال اشعارش آن را آورده است.

۲- «عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عبدناک حقّ عبادتک» و واصفان حلیه‌ی جمالش به تحیّر منسوب که: «ما عرفناک حقّ معرفتک»

سعدی در عبارت بالا در گلستان دو حدیث را تضمین کرده است.

که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»
«شهریار»

چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق اودم
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی»

بیت دوم از حافظ است و شهریار در خلال شعر: «همای رحمت» آن را تضمین کرده است.

یا چو شیرین سخنت نخل شکر باری هست
هیچم ار نیست تمنای توام باری هست
یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست»

سعیدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست
یا چو بستان و گلستان تو گلزاری هست
«مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست»

بیت سوم از یکی از غزلیات سعدی است که ملک الشعراء بهار ابیات آن غزل را در مسمط خود تضمین کرده است و به این نوع مسمط «مسمط تضمینی» گفته می‌شود.

۳- تلمیح

تلمیح در لغت به گوشه‌ی چشم اشاره کردن و در اصطلاح بدیع آن است که شاعر یا نویسنده در ضمن سخن خود اشاره‌ای به یک واقعه‌ی تاریخی، قصه، اساطیر، مثل، داستان، آیه و حدیث و روایت داشته باشد.

حرام گشت به یغما بهشت روی تو روزی / که دل به گندم آدم فریب خال تو بستم

شاعر در بیت بالا اشاره به داستان حضرت آدم و خوردن میوه‌ی ممنوعه و اخراج او از بهشت دارد. تلمیح دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد و هدف از آوردن آن ایجاز و اغراق در گفتار است و از سوی دیگر معنی آفرینی است و رمزپردازی. لازمه‌ی بهره‌مندی از تلمیح آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر به آن اشاره می‌کند. تلمیحاتی که در شعر و نثر فارسی به کار می‌رود عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- تلمیحات ایرانی که اشاراتی به اساطیر و باروهای قومی و آیین‌های ایرانی دارد.
- ۲- تلمیحات اسلامی که اشاره به قصص قرآن و احادیث و اخبار و روایات اسلامی دارد.

مثال: «ما ایستاده‌ایم/ در رهگذار دود/ در خواری هنر/ در ارجمندی جادو/ و مغزهای مضطرب بیمار/ اندام مار دوش را/ تصویر می‌کنند/ شعر اشاره‌ای است به جامعه‌ای که ضحاک پدید آورده بود و مارهای دوش او که مغز جوانان را خوراک آنها می‌کرد و فردوسی این چنین آن را در شاهنامه ترسیم کرده است:

پراکنده شد نام دیوانگان	نهران گشت آیین فرزندگان
نهران راستی آشکارا گزند	هنر خوار شد جادویی ارجمند
جز از کشتن و غارت و سوختن	ندانست خود جز بد آموختن

نمونه‌های تلمیح

۱- در بود مر مدینه‌ی علم رسول را / زیرا جز این نبود سزای امانتش

اشاره دارد به حدیث: «انا مدینه العلم و علی بابها»

۲- یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد / آنکه یوسف به زرنا سره بفروخته بود «حافظ»

اشاره به داستان حضرت یوسف

۳- سایه‌ی ایمان خلیلی نیست در این دام کفر / ورنه آتش را همان ذوق گلستان گشتن است «سایه»

اشاره دارد به داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم.

۴- شاه ترکان که پسندید و به چاهم افکند / دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم «حافظ»

اشاره دارد به داستان بیژن و منیژه در شاهنامه‌ی فردوسی

۵- نماز مست شریعت روا نمی‌دارد / نماز من که پذیرد که روز و شب مستم «سعدی»

اشاره دارد به آیه: «لا تقرب الصلوات و انتم السکاری» چنانچه مست هستید به نماز نزدیک نشوید.

۴- تضاد

تضاد از مسایل اساسی در آثار ادبی است و در بسیاری از آثار بزرگ ادبی مدار بر تضاد قهرمان و ضد قهرمان یا انسان و درون و یا انسان و طبیعت و از این قبیل می‌گردد و تضاد بدیعی در حقیقت مینیاتوری از این خصیصه‌ی مهم ادبی است.

تعریف تضاد

آوردن دو کلمه با معنی متضاد در سخن برای روشنگری است به گونه‌ای که زیبایی و لطافت بیافریند.

نیکی و بدی که در نهاد بشر است	شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندلر ره عشق	چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

«خیام»

واژه‌های: (نیکی، بدی) و (شادی و غم) در معنی متضاد یکدیگر هستند.

تضاد به شکل‌های مختلف در آثار شاعران و نویسندگان به کار رفته است:

۱- تقابل دو فعل مثبت و منفی از یک مصدر یا دو مصدر متفاوت:

کیست کاین فتنه‌ی برخاسته را بنشانند

به کجا می‌رود این فتنه که برخاسته است

افعال برخاستن و نشستن که دو فعل مثبت و منفی است به طرز زیبایی در بیت بالا آورده شده است.
۲- آوردن دو صفت متضاد:

خواری ظاهر گواه عزت پنهان ماست

خوار می‌کن زار می‌کش متنت بر جان ماست

(خواری، عزت) و (ظاهر و پنهان) صفات متضاد هستند.

۳- آوردن اسم‌های متضاد در یک بیت یا عبارت:

آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی

شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی

(شادی، غم) دو اسم متضاد هستند.

نمونه‌های تضاد:

در دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد

۱- طاعت از دست نيابد گنهي بايد كرد

«نشاط»

هر كسي آن درود عاقبت كار كه كشت

۲- من اگر نيكم اگر بد تو برو خود را باش

«حافظ»

شكستي و نشكستم، بريدي و نبريدم

۳- وفا نكردي و كردم، جفا نديدی و ديدم

«مهرداد اوستا»

شعله‌ها خواهم شد و در خشك و تر خواهم گرفت

۴- نعره‌ها خواهم زد و در بحر و بر خواهم فتاد

«فروغی»

ندانم چه ای هر چه هستی تویی

۵- خداوند بالا و پستی تویی

«نظامی»

پس سخن کوتاه بايد والسلام

۶- در نيابد حال پخته هيچ خام

«مولوی»

۵- تناقض

تناقض ترجمه‌ی واژه‌ی paradox است که برگرفته از یک واژه‌ی یونانی است که مرکب از دو جزء: para به معنی مخالف و doxoh به معنی عقیده و نظر است.

تناقض در دوره‌های نخستین شعر و نثر فارسی کم‌تر است؛ اما با ورود اندیشه‌های عارفانه این نوع بیان گسترش می‌یابد. در بیان عرفا و صوفیه نوعی کلام متناقض وجود دارد که به آن اصطلاحاً «شطح» گفته می‌شود.

سعدی و حافظ و عطار و مولانا از آرایه‌ی تناقض بهره‌ی زیادی برده‌اند؛ اما در شعر معاصر خصوصاً شاعران نیمایی بیان پارادوکسی بسیار دیده می‌شود؛ به طوری که منتقدین آن را یکی از ویژگی‌های شعرنیمایی می‌دانند.

تناقض چیست؟

تناقض کلامی است با دو معنی متناقض که یکی دیگری را نقض می‌کند و در ظاهر بی‌معنی به نظر می‌آید؛ اما از راه تأویل، معنای نهفته آشکار می‌شود و باعث زیبایی می‌گردد:

فقیران منعم، گدایان شاه

چنین نقل دارم ز مردان راه

«سعدی»

www.my-dars.ir

(فقیر و منعم) و (گدا و شاه) مفاهیمی متناقض هستند که وجود یکی نفی دیگری است؛ اما شاعر هنرمندانه آنها را در وجود مردان راه جمع کرده است.

تفاوت تناقض با تضاد

در تضاد دو کلمه یا دو عبارت ضد هم هستند و دو چیز جدا و هر کدام مستقل اند. مثلاً در بیت زیر «دشمن» و «دوست» دو چیز متضاد و هر کدام مستقل هستند.

که من مستی و مستوری ندانم

بگویم تا بداند دشمن و دوست

اما اگر دو چیز متضاد در یک وجود و یک امر جمع شوند آن را تناقض گویند. مثلاً در بیت زیر نفس عیسوی که زنده کننده است؛ اما شاعر را می‌کشد.

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

این قصه‌ی عجب شنو از بخت واژگون

«حافظ»

نمونه‌ی تناقض

- ۱- «ای ساکن پوینده، ای خاموش گوینده، این رمز با که گویی»
۲- گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم
۳- سعدیا نزدیک رای عاشقان
۴- به عیش، خاصیت شیشه‌های می داریم
۵- بود لب تشنه‌ی لبهای تو صد رود فرات
۶- باده در جام آبگینه گهر
۷- رزق ما آید به پای میهمان از خوان غیب
- «روز بهان»
پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست
«حافظ»
خلق مجنون است و مجنون عاقل است
«سعدی»
که خنده بر لب ما قاه قاه می‌گرید
«بیدل»
رود بی‌تاب کنار تو عطشناک گذشت
«نصر...مردانی»
راست چون آب خشک و آتش تر
«نظامی»
می‌زیان ماست هر کس می‌شود مهمان ما

۶- ایهام

ایهام در لغت به معنی «به گمان افکندن» است و در اصطلاح بدیع آن است که لفظی را در شعر بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد و مقصود شاعر معمولاً معنی دور و گاه هر دو معنی است. این شگرد هنری را کتب بلاغی «تخیل، توهیم و توریه» نیز گفته‌اند. در ایهام ذهن بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که لذت خاصی در خواننده ایجاد می‌کند و هر چه در مورد بیت بیشتر اندیشه شود، لذت و موسیقی معنوی بیشتری احساس می‌شود.

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

«شیرین» در بیت بالا ایهام دارد. معنی نزدیکی که به ذهن می‌رسد خواب خوش است معنی دوم که مورد نظر هست همان معشوق فرهاد است در واقع هر دو معنی را می‌توان پذیرفت.

ایهام تناسب

آوردن واژه‌ای است در کلام که دارای دو معنی باشد یک معنی مورد نظر و پذیرفتنی است و معنی دیگر با واژه‌هایی در همان کلام یا بیت تناسب و مراعات نظیر دارد.

ما هم این هفته برون رفت و به چشم سالی است حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است
«حافظ»

«ما» در این بیت به معنی محبوب شاعر است؛ اما معنی دیگر آن که همان سی روز است با واژه‌های: هفته و سال تناسب و مراعات نظیر دارد.

نمونه‌های ایهام و تناسب

مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
«حافظ»

ایهام تناسب: «مدام» به معنی همیشه است؛ اما معنی دیگر آن که شراب است با مست و خراب مراعات نظیر دارد.
به راستی که نه همبازی تو بودم من تو شوخ دیده مگس بین که می‌کند بازی
«سعدی»

واژه‌ی: (بازی) به معنی بازی کردن است؛ اما معنای دوم آن باز شکاری است.

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند
«سایه»

ایهام تناسب: سایه تخلّص شاعر است و معنی دیگر آن سایه‌ی درخت با واژه‌های: (بر، درخت، تبر) مراعات نظیر دارد.

۷- حسامیزی

حسامیزی آمیختن دو یا چند حسّ مختلف است در کلام. به بیانی دیگر نوعی مجاز است که از رهگذر آمیختن دو حس با یکدیگر ایجاد می‌شود. مثلاً دیدن رنگ یا اندازه‌ی هر چیز کار حقیقی حسّ بینایی است؛ اما دیدن عطر یا شنیدن رنگ یا آواز روشن کار بردی مجازی است؛ بدین معنی که حسّی را به شکل مجازی به جای آن حسّ حقیقی به کار می‌بریم. در واقع حسامیزی گونه‌ای هنجارگریزی معنایی است. حسامیزی نه تنها در شعر و ادب به کار می‌رود، بلکه در زبان روزمره‌ی مردم هم کاربرد دارد. مثلاً وقتی می‌گوییم: م فلانی قیافه‌ی با نمکی دارد» یا «فلانی چشمش شور است» حسامیزی به کار برده‌ایم.

از این شعر تو شیرین ز شاهنشاه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد

شعر مقوله‌ای شنیدنی است و تر بودن را با حسّ لامسه درک می‌کنیم و شیرینی را با حسّ چشایی می‌فهمیم، اما شاعر در بیت بالا این سه حس را به هم آمیخته و حواسّ لامسه و چشایی را به جای شنوایی به کار برده است.

ارزش و زیبایی حسّامیزی

- ۱- ترکیب حواسّ مختلف که خاصّ شعر و سخن ادبی است خواننده را وا می‌دارد تا با درک زیبایی‌های این موسیقی معنوی از آن لذّت ببرد.
- ۲- حسّامیزی را می‌توان به اعتباری از مقوله‌ی تناقض دانست؛ زیرا امکان ندارد آنچه مربوط به یک حس است با حسّ دیگری درک شود.

نمونه‌های حسّامیزی

- | | |
|--|---|
| ۱- بوی دهن تو از چمن می‌شنوم | رنگ تو ز لاله و سمن می‌شنوم
«مولوی» |
| ۲- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر | یادگاری که در این گنبد دوار بماند
«حافظ» |
| ۳- من به باغ گل سرخ / زیر آن ساقه‌ی تر / عطر را زمزمه کردم تا صبح. | «سایه» |
| ۴- گفتمش شیرین‌ترین آواز چیست | چشم غمگینش به رویم خیره ماند
«سایه» |
| ۵- بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم | شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
«حافظ» |
| ۶- بوی هجرت می‌آید / بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست | «سهراب سپهری» |
| ۷- با آفتاب جام به گلگشت شب خرام | بی‌ساقیان چه ذوق از این ماهتاب تلخ
«ظهوری» |

۸- اغراق

اغراق در شمار آرایه‌های بسیار مهمّ و متداول در بین شعرا و نویسندگان است و یکی از نیرومندترین عناصر القا در اسلوب بیان هنری است و خصوصاً زمینه‌ی اصلی آثار حماسی را تشکیل می‌دهد. حق این است که اغراق را نباید مشمول دروغ دانست؛ چون در آن قصد فریب کاری و تزویر وجود ندارد؛ بلکه مقصود گوینده تزیین سخن و آفرینش تصویری شاعرانه است که باعث لذّت معنوی است.

اغراق چیست؟

اغراق ادّعای وجود صفتی در کسی یا چیزی که بر اساس عرف و عادت معمول پذیرفته نیست. به تعبیر دیگر آن صفت به اندازه‌ای است که حصول آن یا محال است یا بیش از حدّ معمول، است.

- | | |
|----------------------------------|---|
| بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران | کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
«سعدی» |
|----------------------------------|---|

گریستن مانند ابر بهاری و ناله از سنگ برخاستن خلاف عرف و عادت است.

ارزش و زیبایی اغراق

- ۱- اغراق از اسباب زیبایی و مخیّل شدن شعر و نثر است و بدین وسیله شاعر معانی بزرگ را خرد و مفاهیم کوچک را بزرگ جلوه می‌دهد به شکلی که غیر ممکن را طوری ادا نماید که ممکن به نظر آید.
- ۲- اغراق ذهن خواننده را به تلاش و تکاپو وا می‌دارد که سبب لذّت ادبی می‌شود.

نمونه‌های اغراق

- | | |
|-----------------------------|---------------------------------------|
| ۱- اگر سنگ خارا به چنگ آیدش | شود موم و از موم ننگ آیدش
«فردوسی» |
| ۲- آه سعدی اثر کند در سنگ | نکند در تو سنگدل تأثیر
«سعدی» |

۳- «من زنی را دیدم نور در هاون می‌کوبید/ من گدایی را دیدم در به در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست/ من قطاری دیدم روشنایی می‌برد/ «سهراب سپهری»

- | | |
|-------------------------------------|--|
| ۴- خروش آمد از باره‌ی هر دو مرد | تو گفستی بدرید دشت نبرد
«فردوسی» |
| ۵- گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را | از نازکی آزار رساند بدنش را
«طرب اصفهانی» |
| ۶- سنگ هم به حال من گریه کند برجاست | بی‌تو زنده‌ام یعنی مرگ بی‌اجل دارم
«بیدل» |

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
«ظهیر فارابی»
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیاری
«سعدی»

۷- نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
۸- به زیورها بیاریند وقتی خو برویان را

۹- لفّ و نشر

شاعران و نویسندگان شگردهای مختلفی برای پرورش کلام در آثارشان به کار می‌برند این شگردها بر زیبایی می‌افزاید و فضایی تأمل برانگیز می‌سازد. یکی از این شگردها که ذهن خواننده‌ی شعر شناس را به جست و جوی لطیف وا می‌دارد، لفّ و نشر است. لفّ و نشر آوردن دو یا چند واژه در بخشی از کلام یا مصراع است که توضیح آنها در بخشی دیگر آورده می‌شود. واژه‌های بخش اول را «لف» و واژه‌های بخشی دوم را «نشر» می‌گویند.

مثال: «دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم»
واژه‌های: «ملک» و «دین» لف‌ها هستند که «پادشاه بی‌حلم» به ملک برمی‌گردد و «زاهد بی‌علم» به دین.
لفّ و نشر بر دو نوع است:

۱- لفّ و نشر مرتّب

اگر نشرها به ترتیب توزیع لف‌ها باشد آن را مرتّب می‌گویند.

به روز نبرد آن یل ارجمنند
برید و درید و شکست و ببست
به شمشیر و خنجر به گرز و کمند
یلان را سر و سینه و پا و دست

در مثال زیبای بالا که سروده‌ی فردوسی است سر به بریدن و شمشیر باز می‌گردد و سینه به دریدن و خنجر، پا به شکستن و گرز و دست به بستن و کمند.

۲- لفّ و نشر مشوّش

اگر نشرها به ترتیب لف‌ها نباشد و به هم ریخته باشد آن را «مشوّش» می‌نامند.

نمونه‌های لفّ و نشر

گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار
۱- غزل و مدح و هجا هر سه از آن می‌گفتم
هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن
که مرا شهوت و حرص و غضبی بود به هم
«انوری»
۲- روی و چشمی دارم اندر مهر او
کاین گهر می‌ریزد آن زر می‌زند
«سعدی»
۳- منعم مکن از دیدن قد و رخ و چشمش
من انس به سرو و گل و بادام گرفتم
۴- یک زاهد و یک رند در این شهر ندیدم
بستند در مسجد و میخانه در این شهر
«نشاط»
۵- کوی و جوی از تو کوثر و فردوس
دل و جامه از تو سپید و سیاه
«کسایی»
۶- از بنا گوش و خط سبزه تو بس در عجبم
کز کجا برگ گلی مشک‌تر آورده برون
«شاطر عباس قمی»

www.my-dars.ir

۱۰- تمثیل

تمثیل در لغت به معنی مثال آوردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصوّر کردن، داستان یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن است و در واقع کلامی را گویند چه نظم یا نثر که در بردارنده‌ی مطلبی حکیمانه باشد که باعث آرایش و قدرت بخشیدن به سخن می‌شود:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت «حافظ»

علمای بلاغت بعضی تمثیل را از مقوله‌ی استعاره دانسته‌اند و بعضی آن را در زمره‌ی تشبیه می‌دانند. در ادبیات فارسی نمونه‌های درخشان تمثیل را می‌توان در آثار شاعران عارف دید. مانند منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی و حدیقه‌ی سنایی. هم چنین کتاب کلیله و دمنه نمونه‌ی بسیار خوبی از حکایات تمثیلی است یا در شعر معاصر می‌توان از شعر «عقاب» دکتر خاوری نام برد.

از مکافات عمل غافل مشو
گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست
گندم از گندم بروید جو ز جو
رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست
«سعدی»

اسلوب معادله:

در این نوع تمثیل شاعر در یک بیت یا مصراع مطلبی را عنوان می کند و در بیت بعد یا مصراع بعد با آوردن یک مثال یا یک نمونه در حقیقت مصداقی برای مفهوم می آورد؛ به طوری که می توان جای دو مصراع را عوض کرد.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد
خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
«صائب»

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود
بسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود
«صائب»

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست
جای چشم ابرو نگیرد گر چه اوبالاتر است
«صائب»

سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات
غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
«سعدی»

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را
دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را
«زیب النساء»

روشن دلان خوش آمد شاهان نگفته اند
آینه عیب پوش سکندر نمی شود

۱۱- حسن تعلیل

حسن تعلیل (علت آوردن) ادبی یکی از مباحث مهم در ادبیات است و دارای اسلوب خاصی است که با علت آوردن علمی تفاوت دارد. در این نوع ادبی در واقع شاعر در اشیا و پدیده ها و ساز و کارهای آنها تصرف می نماید و آنها را مطابق ذوق و سلیقه ی خود در می آورد.

حسن تعلیل چیست؟

حسن تعلیل آوردن علتی ادبی و ادعایی و خیالی برای امری است به گونه ای که مخاطب را قانع نماید:

به سر و گفت کسی میوه ای نمی آری
جواب داد که آزادگان تهی دستند
«سعدی»

شاعر برای توجیه این مسئله که سرو میوه ندارد علتی ذوقی و خیالی می آورد که همان تهی دست بودن آزادگان است؛ یعنی سرو هم آزاده است و لذا تهی دست.

ارزش و زیبایی حسن تعلیل

۱- راز زیبایی حسن تعلیل در این است که با وجودی که علت واقعی و عقلی نیست؛ ولی دلپذیر و قانع کننده است چون موسیقی معنوی و تخیل شاعرانه ای می آفریند.

۲- حسن تعلیل مبتنی بر تشبیه و تشخیص است و هم در شعر و هم در نثر به کار می رود.

نمونه های حسن تعلیل

۱- فتاده نقد جوانی من زمن در راه
به قد خم شده در زیر پای از آن نگرم
«نظامی»

شاعر دلیل خمیدگی قد را آن می داند که در روی زمین به دنبال جوانی خودش می گردد.
۲- جوی ها بسته ام از دیده به دامان که مگر
در کنارم بنشانند سهی بالایی
«حافظ»

شاعر علت گریستن خود را این می داند که جوی آبی به راه افتد تا سرو بالا بلندی (محبوب) در کنار آن بنشانند.

۳- سرنوشت عاشقان خوش تر پذیرد رنگ خون
زان پر پروانه را چون گل نگارین کرده اند
«شهریار»

سرنوشت عاشق فناست و در خون رفتن به همین خاطر پر پروانه رنگین است

۴- من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه
چون جامه ها به وقت مصیبت سیاه کنند
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
«رودکی»

شاعر علت رنگ کردن موی خود را این می داند که از مصیبت پیری آنها را سیاه کرده است.

۵- تنور لاله چنان برفروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
«حافظ»

علت این که بر روی غنچه شبنم نشسته و گل به جوش آمده است این است که باد بهاری تنور سرخ رنگ لاله را برافروخته است.